

راه ها و بیراهه های عشق

(نقدی بر اندیشه های اشو)

حمیدرضا مظاهری سیف*

چکیده

چرا انسان عشق را در زمین و در رابطه با هموعان تجربه می کند و در برابر این ادراک و هیجان چه رفتاری باید داشته باشد؟ پاسخ اشو با پاسخی که در نظام تربیتی عرفان اسلامی به این پرسش داده شده متفاوت است. اینکه عشق مجازی، دبستان دانشگاه عشق حقیقی است و برای رسیدن به عشق حقیقی گذر از آن ضرورت دارد، روشن است؛ اما اشو بر لذت جنسی و شادمانی این جهانی تأکید دارد، ناپایداری آن را می پذیرد و خدا را در خوشی ها و کامجویی های مادی و عادی می جوید. البته توصیه می کند که باید عشق جنسی را با مراقبه و نیایش آمیخت تا لطف آن افزایش یابد و خوشی و شادی عمیق تری تجربه شود. ولی عرفان اسلامی به دو صورت و در دو طرح متفاوت، گذر از عشق مجازی به حقیقی را رقم می زند: نخستین طرحی که عشق مجازی در آن روی می دهد، طرح کشف و پیدایش عشق حقیقی و دومین طرح،

*. پژوهشگر

استمرار و پایداری در آن است. ما هم برای پدیدار شدن عشق حقیقی در دل به عشق مجازی نیازمندیم و هم برای استمرار عشق حقیقی باید مهارت‌های لازم را در مدرسه عشق مجازی فراگیریم. در طرح نخست، مهار عشق‌ورزی ما را به کشف عشق حقیقی می‌رساند و در طرح دوم، مهارت در عشق ورزیدن، استقامت و پایداری در عشق حقیقی را می‌آموزد.

واژگان کلیدی: عشق، سکس، مراقبه، خداوند، عفت، پایداری در عشق.

مقدمه

قلب انسان تا می‌تپد عشقی می‌جوید و زندگی بدون عشق بی‌معنا و برابر با مرگ است. بعضی از عرفا معتقدند عشق راه رسیدن به خدا است و برترین معرفت و عبادت را معرفت و عبادت عاشقانه برشمرده‌اند. آنها از عشق زمینی نیز سخن به میان آورده و آن را مجاز و پلی به سوی حقیقت معرفی کرده‌اند؛ تا آنجا که برخی از اساتید حق، نخستین پرسش برای پذیرش طالبان سیر و سلوک را به عشق اختصاص داده و از پذیرش کسانی که تجربه عشق ندارند سر باز می‌زنند. به اعتقاد آنها، دلی که نسوخته باشد دل نیست و دلی که عاشق نشده باشد سوخته نیست. عاشق شدن، نخستین گام بیرون آمدن از خودپرستی است. خودپرستی از بزرگ‌ترین حجاب‌های میان خدا و خلق است و این حجاب تنها با عشق از میان برداشته می‌شود و فقط با آتش عشق می‌سوزد.

وادی عشق وادی پرخطری است که چگونه افتادن در آن و گذر از مراحل آن و برآمدن از مهلکه‌هایش جز به لطف خداوند میسر نیست؛ زیرا عشق از آن او است و او خود تواناترین نگه دارنده است. ولی انسان نیز باید بکوشد و راه را از بی‌راه بازشناسد و صادقانه در راه عشق قدم بردارد تا لطف حق دستگیرش شود و صبح وصال در پی شامگاه رنج و هجران فرارسد.

دنیای امروز که از بحران معنویت رنج می‌برد، تا راه راست فاصله زیادی دارد و در چنین شرایطی است که بیراهه‌ها راه پنداشته می‌شود و سرگشته‌ها راهنما نامیده می‌شوند. انسانی که خود را گم کرده و از خویش دور افتاده است، و راه رسیدن به خویشین حقیقی، خودفریبی‌های زیادی را تجربه می‌کند. معنویت‌های نوین که در مهد تمدن غرب می‌روید و رواج می‌یابد، هرچند از عرفان‌های شرقی و حتی ادیان ابراهیمی برآمده باشند، به سادگی قابل اعتماد نیستند و برای انتخاب آنها باید هوشمندان به تأمل نشست و آگاهانه گزینش کرد.

هدف اصلی این مقاله، بررسی و نقد اندیشه های مروج مشهور معنوی، «راجنیش بگوان» معروف به اشو است. وی که عشق را محور اصلی تعالیم خود قرار داده است، در بین عده‌ای از مردم جهان به مقبولیت‌هایی دست یافته است. نظریه اصلی او و نوآوری بزرگش این است که عشق جنسی و مراقبه را به هم آمیخته است و ترکیبی از این دو را برای تأمین معنویت بشر دنیایی این روزگار پیشنهاد می‌کند.

برای جدا کردن و برجسته کردن نکات مثبت اندیشه او و نیز روشن شدن اشکالات وارد شده بر تعالیمش به تبیین یک دیدگاه اسلامی فراموش شده درباره عشق مجازی می‌پردازیم که آن عشق جنسی در روابط زناشویی در نظام تربیتی عرفان اسلامی است. در این مقاله نگرش اسلام به عشق مجازی در دو طرح پیدایی و پایایی معرفی شده است و عشق جنسی در طرح پایایی تحلیل می‌شود. پرورش عشق حقیقی، آیین و آداب و راه و روش مخصوصی دارد که باید به خوبی فراگرفته و با دقت به کار بسته شود. برای موفقیت در این کار باید مراحل مختلف این بالندگی را شناخت و برنامه ویژه هر مرحله را اجرا کرد.

۱۷۷

به طور کلی عشق مجازی در دو مرحله یا دو طرح مختلف، راه دستیابی به عشق حقیقی را هموار می‌سازد: طرح اول به هجران می‌انجامد و طرح دوم با وصال آغاز می‌شود. در اولی باید عشق را مهار کرد و پنهان داشت، در دومی عشق را باید با مهارت آشکار کرد و بر آن بایرداری ورزید. اولی برای کشف و گزینش عشق حقیقی است و دومی برای تمرین حفظ و نگهداری آن. اولی به جنسیت ربطی ندارد اما دومی میان دو جنس مخالف صورت می‌گیرد. با اینکه در تعالیم اسلام هر دو مدل عشق مجازی مورد توجه بوده است و تا حدی بر مدل دوم تأکید بیشتری می‌شود، اما اندیشمندان جهان اسلام بیشتر بر عشق مجازی در طرح نخست تأمل ورزیده‌اند و عشق بدون شهوت را گذرگاه عشق حقیقی دانسته‌اند.^۱ آنها عشق مجازی در طرح دوم را کمتر در رابطه با عشق حقیقی تبیین کرده و فقط توصیه‌های اخلاقی درباره‌اش ارائه داده‌اند آنها فضای عرفانی ازدواج و زناشویی و عشق جنسی را شفاف نکرده‌اند. در این خلأ بینشی است که اندیشه‌های خام و خالی از حقیقت بازارگرمی پیدا می‌کنند و رویاروی دین و فطرت می‌ایستند و هوسرانی را به نام عرفان و معنویت ترویج می‌کنند.

بدون تردید در روابط جنسی عاشقانه نیز خداوند حضور دارد همان طور که همه جا هست، و اگر این رابطه مورد رضای او باشد، می‌تواند پل ارتباط با او باشد. اما این حضور را چگونه می‌توان درک و با او ارتباطی پویا و متعالی برقرار کرد؟ خلأ پاسخ به این پرسش، زمینه‌هرزنگاری‌هایی به نام عرفان شده است و برای روشن شدن کاستی‌ها و نارسایی‌های

اندیشهٔ کسانی مانند اشو لازم است تا حدودی مدل صحیح عشق جنسی از دید عرفان یا به بیان دیگر رابطهٔ سکس با معنویت تبیین شود؛ رابطه‌ای که عشق مجازی در طرح دوم به آن تحقق می‌بخشد. از این رو نخست به بررسی مبانی و شالودهٔ اصلی نظریهٔ اشو می‌پردازیم و در ادامه، عشق مجازی را در طرح اول یعنی طرح پیدایش و سپس در طرح دوم یعنی پایداری از دید اسلامی مورد توجه قرار می‌دهیم و سپس با تأمل بر تفاوت‌های دو دیدگاه، سستی و آشفتگی آرای اشو را روشن می‌کنیم.

نیلوفر عشق در مرداب شهوت

اشو به مذهب تانترا دلبستگی بسیاری دارد که یکی از فرقه‌های بین مذهبی بودایی و هندویی است. تانترای بودایی بیشتر بر مراقبه تأکید دارد و تانترای هندویی عشق را مهم‌تر قلمداد می‌کند.^۲ اشو این دو را ترکیب می‌کند ولی به عشق و کامروایی نقش محوری می‌دهد. در تانترای هندویی که معمولاً «شاکتی پرست» نامیده می‌شوند، مبنا این است که «شهوات یا خواهش‌های نفسانی را با تخلیه کامل آنها در مراسم مذهبی بهتر می‌توان تحت فرمان درآورد. غریزه جنسی را نباید سرکوب کرد؛ بلکه باید به دقیق‌ترین وجه به اظهار آن پرداخت و در رضایش کوشید.»^۳ بر همین اساس اشو می‌گوید:

تانترا... راه‌هایی از مسائل جنسی است. کمتر روشی تا این حد در زندگی انسان مؤثر بوده است. روش‌های دیگر هر کدام سبب درگیری بیشتر انسان با مسایل جنسی می‌شوند. ... خواهش جنسی همچنان باقی است. نمی‌تواند از میان برود، چرا که یک واقعیت است و در طبیعت افراد وجود دارد. زنده است و نمی‌تواند با واپس زدن ناپدید شود...^۴

از این جملات برمی‌آید که او مسایل جنسی را آفت معرفت خداوند و عشق به او می‌پندارد و راهی برای خلاصی از آن می‌جوید. استدلال اشو این است که شناخت خداوند با قلب حاصل می‌شود و ذهن مانع آن است؛ زیرا شناخت‌های دنیایی و تصاویر این جهانی در ذهن رقم می‌خورد؛ ولی معرفت خداوند بدون نقش و صورت بر دل می‌تابد. بنابراین برای کاستن هجوم ذهنیات و روآمدن و شکوفایی دل برای درک عشق و معرفت خداوند، باید فعالیت آن را کاهش داد. از این رو باید وسوسه‌ها و هوس‌ها را رها کرد تا به محض سر برآوردن، کام گیرند و افول یابند و هر چه زودتر عرصه را خالی کنند تا شخص به آستانه مراقبه برسد. پرهیز از هر آنچه هوس‌ها به سوی آن فرامی‌خوانند، دغدغه ساز می‌شود؛

آنچه منع می‌شود، جاذبه پیدا می‌کند، آنچه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خواندمان! تنها آگاهی به بازی‌های ذهن است که آزادمان می‌کند. نفی و انکار، نفی و انکار نیست، برعکس فراخوان و ترغیب است...^۵

بنابراین باید با شهامت و سوسه‌ها را پذیرفت و ارضا کرد تا ذهن دغدغه‌مند نشده، مانع کشف و شهود قلبی نگردد.

در تانترا عقیده بر این است که آنچه دیگران را به شقاوت می‌رساند، یک یوگی را به سعادت می‌رساند.^۶ پلیدترین و آلوده‌ترین اعمال برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد، مقدس می‌شود. کسی که برای خود به لذت‌ها و ماندن در آنها و کامجویی رومی آورد تیره‌بخت و شقی است؛ اما کسی که برای گذر از آنها واردشان می‌شود، راه سعادت و روشنی را در پیش گرفته است.

مبنای روان‌شناختی‌ای که تر معرفت‌شناسانه تانترا را پشتیبانی می‌کند این است که در ساختار وجود انسان هفت کانون نیرو قرار دارد؛ به گونه‌ای که نخستین و پایین‌ترین آن در مرکز انگیزش جنسی، پایین‌تر از انتهای ستون مهره‌ها است. نیروی بیکران الهی که در انسان نهفته، آن چنان فروکاسته شده است که در این مرکز به صورت کندالینی (مار حلقه‌زده) فروخفته است. اگر این نیروی الهی (شکنتی) برانگیخته شود، به تدریج رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد تا نقطه هفتم که بالای سر قرار دارد و نماد آن نیلوفر هزار برگ است. در آنجا با نیروی الهی کشف شده متحد می‌شود و انسان می‌تواند خداوند را درک کند.^۷

بنابراین عشق جنسی نقطه شروع حرکت به سوی خداوند است. به این صورت که عشق ابتدا به صورت جنسی ظهور می‌کند، سپس ارضای آزادانه آن، نیروی درون را رها می‌کند و رو به شکوفایی می‌برد؛ تا جایی که ذهن از همه تصورات و دل از همه امیال پاک می‌شود و به درک خداوند می‌رسد. در این صورت است که عشق را در رابطه با کل هستی و خداوند و کشف خویشتن تجربه می‌کند. باید نیروی عشق جنسی رها شود، بی‌بالد و فرارود تا نیلوفر هزار برگ شکوفا گردد. تانترا «کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی».^۸

اشو از روش‌های پرهیزکارانه در عشق جنسی دلخور است و مراقبه تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند. مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود؛ در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی ناآرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است. «روش‌های دیگر سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند... این انرژی با پس زدن آزاد نمی‌شود. برای این کار به درک و شعور احتیاج دارید. در همان لحظه‌ای که انرژی از گل و لجن آزاد شود، گل نیلوفر مرداب از میان گل سر

برمی‌دارد و از این مرحله نیز فراتر می‌رود، در حالی که مهار کردن و واپس زدن این انرژی، سبب می‌شود هر چه بیشتر در گل ولای فروبروید.^{۱۱}

نیازهای طبیعی انسان، روان او را به ناآرامی می‌کشاند و تنها عده اندکی می‌توانند از این نیازها دست بشویند و به مراقبه‌ای موفق دست یابند. البته این توفیق به قیمت از دست دادن تعادل در زندگی و یک بعدی شدن شخصیت حاصل می‌شود. سرکوب کردن و پس زدن نیازهای طبیعی از شکوفاسازی تمامیت انسان عاجز است.

اشو اساساً عشق‌های زمینی را مزاحم تلقی می‌کند. وی می‌گوید هر چه زودتر باید از آنها گریخت و به عشق خدا رسید. امیال و هوس‌ها افکاری را به دنبال می‌آورد و با دلی ناپاک و ذهنی ناآرام نمی‌توان به معنویت رسید. با آزاد گذاشتن امیال، افکار از بین می‌رود و مراقبه خود به خود فرامی‌رسد و خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.

مراقبه نیازمند عشق

مراقبه سفری به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی است. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. در حقیقت مراقبه فراروی از ذهن، بازیستادن جریان تصورات ذهنی و دریافت معرفت و آگاهی بدون صورت، است. آگاهی بی‌صورت ارتباط با دنیای ناشناخته درون است که خدا را می‌توان آنجا یافت و آرامش و شادمانی و لذت را. برای دستیابی به وضعیت مراقبه باید از هر تلاش فکری رها شد؛ هر تلاشی به برخاستن غبار بیشتر می‌انجامد و امیال و خواسته‌ها و افکار و اهداف و تصوراتی را در ما برمی‌انگیزد.

برای مراقبه موفق لازم است که حتی مراقبه را هم نخواهی و به همان چیزی که می‌خواهی از آن بگریزی تمرکز کنی؛ یعنی ذهن و تصاویر ذهنی. در مراقبه، شخص گویی خود را غیر ذهن می‌بیند؛ به صورت شخصی مستقل که ذهن و تصورات ذهنی خویش را به صورت شخص دیگری مشاهده می‌کند. برای مراقبه باید افکار را رها کرد. با نظاره محض آنها به تدریج رنگ می‌بازند و محو می‌شوند.

با جریان فکرها شناور نباش، فقط نسبت به آنها آگاه باش. بدان که تو از آنها مجزایی، متمایزی، دوری، فقط ناظر آنها باش... آن گاه، باقی ماجرا خود به خود به وقوع می‌پیوندد. این باقی ماجرا را من مراقبه می‌نامم.^{۱۲}

مراقبه چیزی است که هیچ چیز نیست؛ به بیان دیگر درک جهان و هستی بدون هیچ شکل و صورت. به این جهت می‌توان آن را نامشخص و یا ناشناخته نامید. ناشناخته، اصل پیدایش

و آفریننده جهان شناخته شده است. کل جهان شناخته شده از کل ناشناخته که هستی محض است بیرون می‌آید.^{۱۱} هستی محض ناشناخته است؛ زیرا تصویری در ذهن باقی نمی‌گذارد که در مراقبه‌های بعد بتوان او را شناخت. هر بار که با هستی محض مواجه می‌شویم، گویا تازه او را دیده‌ایم، حتی اگر در مراقبه‌ای دائم به سر ببریم، همواره برای ما ناشناخته خواهد بود. مراقبه همواره نو و سرشار از راز و شگفتی است.

فکر چیزی نیست، مگر غباری در چشم کور ذهن، زیرا نمی‌توانی به چیزی فکر کنی که پیشاپیش شناخته نشده باشد - و به فکر کردن به چیزی که پیشاپیش شناخته شده است، نیازی نیست. مواجهه، همواره با ناشناخته صورت می‌گیرد. ناشناخته، همه جا حضور دارد، در درون و در بیرون، و تفکر همیشه در درون شناخته‌ها و در پیرامون شناخته‌ها است. تو نمی‌توانی از خلال شناخته‌ها، با ناشناخته تماس بگیری. پس شناخته‌ها را دور بریز و با ناشناخته تماس بگیر. و این چیزی است که من آن را مراقبه می‌نامم.^{۱۲}

جایگاه حقیقی انسان میان دنیای شناخته یعنی عشق‌ورزی، زندگی در دنیا و امیال گوناگون به اشیا و تخیلات و صورت‌های ذهنی و از سوی دیگر مراقبه و ارتباط با هستی مطلق و فراسوی شناخت و صورت‌ها است. «انسان پلی است بین شناخته و ناشناخته، محدود ماندن در شناخته حماقت است و رفتن در جست‌وجوی ناشناخته، آغاز خردمندی است.»^{۱۳} برای همین باید از فکر رها شوی و به مراقبه بپرداز و عشق بورزی. مراقبه سفر به فراسوی ذهن است و در عشق‌ورزی هم لحظه ارگاسم، لحظه بی‌ذهنی است.

امیال، افکار را به صحنه می‌کشد؛ از این رو با ارضای امیال، افکار محو می‌شوند و بهترین فرصت برای مراقبه پدید می‌آید. در این وضعیت، صورت‌ها و تصاویر از ذهن دست برمی‌دارند انسان به تجربه ناشناخته و مشاهده عریان هستی کل نایل می‌شود. یگانگی با آنها را از درون احساس می‌کند و آگاهی را درمی‌یابد. «خرد و آگاهی به معنای دانش نیست. خرد به معنای هوشیاری، تفکر، سکوت، دقت و مراقبه است. در چنین حالتی از تأمل و سکوت است که شفقت و مهر نسبت به موجودات زاده می‌شود.»^{۱۴} در حقیقت مراقبه خود مرتبه بالای عشق است. عشق در مرتبه اول، جنسی است و به صورت سکس ظاهر می‌شود، در مرتبه دوم، عشق به همه است، در مرتبه سوم، دعا است و در مرتبه چهارم، وحدت با هستی، مراقبه و سکوت است.^{۱۵} البته اشو توضیح نمی‌دهد که چه رابطه‌ای میان این چهار سطح است و چگونه سکس به عشق به همه تبدیل می‌شود و سپس به دعا و سرانجام به مراقبه می‌رسد. تنها رابطه بین اول و چهارم تا حدودی از حرف‌های او به دست می‌آید. آن رابطه این است که ارضای

آزاد امیال سبب می‌شود که افکار از سرسختی دست بردارند و ذهن را رها کنند و در این روند می‌توان نظاره‌گر آنها بود و به مراقبه رسید.

سعی کنید تا خواستن را درک کنید. سعی کنید آرزو را بفهمید. سعی کنید خیال‌بافی را بشناسید. آنچه که لازم است همین هاست. خیلی ساده، فقط سعی کنید با عملکرد ذهنتان آشنا شوید. با تماشای عملکرد آن، ذهن ناپدید می‌شود. فقط یک نگاه درست به عملکرد درونی ذهن، سبب توقف آن می‌شود.^{۱۶}

در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد این است که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند. گویا تماشاچی صحنه تئاتری است که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچی است و خودخیالی بازیگر. آن گاه اگر پلیدترین اعمال هم از او صادر شود، به معصومیت او خدشه‌ای وارد نخواهد شد؛ زیرا این اعمال شخص دیگری است، کسی که او بازیگر است و خود حقیقی و آگاه از آن وارسته، ناظر و مراقب او است و بر اثر مراقبه همواره خود آگاه بوده، از خود بازیگر نیز بیرون می‌آید، وارسته می‌شود و گویی در هر لحظه مراقبه تازه متولد می‌شود.^{۱۷} از این نگاه، «کل کائنات یک شوخی است»^{۱۸}. و صحنه بازی که همواره جریان دارد و «خداوند همیشه در حال شوخی است»^{۱۹}. بنابراین «کسی که می‌تواند بخندد، کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند، می‌خندد و در بطن این خنده به اشراق خواهد رسید»^{۲۰}.

درنگی در مراقبه اشو

اشو در عمل برای ملاقات با ناشناخته و رویارویی با هستی محض طی مراقبه جایگزین دیگری قرار می‌دهد؛ زیرا از راهی که او دنبال می‌کند به آن مراقبه الاهی نمی‌رسد. در روش او مراقبه به مشاهده همین افکار و امیال محدود می‌شود و به دیدار با هستی و درک کلیت وجود نمی‌رسد. برای رسیدن به هستی محض باید شعله‌ای آن سویی برافروخت و راه به سوی او را درپیش گرفت.^{۲۱}

مراقبه اشو در نیمه راه باقی می‌ماند و به نوعی لذت‌ها را دو برابر می‌کند. به این شکل که اگر مراقبه با عشق آمیخته شود، آن گاه آدمی هم لذت عادی عشق‌ورزی و ارضای شخصی را می‌برد و هم به صورت ناظر خارجی شاهد این امیال و افکار و رفتارهای لذت بخش است که این به نوبه خود لذت و کامیابی و شادی مضاعفی را به دنبال دارد.

گذشته از این وقتی که در نقش عامل لذت آدمی پایان می‌یابد، در قالب ناظر می‌تواند شادی و لذت را تداوم ببخشد و از اندوه از دست دادن و پایان یافتن خوشی رها شود؛ زیرا

خودآگاه او در آن کار نبود، بلکه خود بازیگر مشغول بود و او اکنون چیزی را از دست نداده است. به همین جهت می‌گوید:

درباره امیال و خواهش‌ها هوشیار باش. وارستگی پدیدار می‌گردد. این وارستگی چیزی نیست که برای پدیدار شدنش بکوشی، به طور طبیعی به دنبال آگاهی از وابستگی می‌آید.^{۲۲} بنابراین لازم نیست که آدمی اعمال خود را تغییر دهد و یا امیال خود را مهار کند، بلکه تنها باید همه خواسته‌هایش را آزادانه کامیاب سازد و تنها نظاره‌گر باشد. «عشقت را در مراقبات و مراقبات را در عشقت جاری ساز. این همان چیزی است که من تعلیم می‌دهم. این همان چیزی است که زندگی پویا می‌خوانمش و زندگی مذهبی، زندگی پویاست.»^{۲۳}

در اینجا دیگر سخن از هستی محض نیست؛ بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است. خود حقیقی آدمی با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود؛ بلکه می‌آموزد که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هست بماند و نظاره‌گر خود بازیگر باشد و به شوخی زندگی بخندد. زندگی رو به لذت و خوشی و عیش است. در این زندگی پویا، انسان به مراقبه و درونکاوی می‌پردازد تا به هسته مرکزی هستی خود و ژرف‌ترین لایه‌های وجود خویش دست یابد و این در حالی است که «لذت درونی‌ترین هسته تو است.»^{۲۴} و صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست؛ چنان‌که «در لحظاتی غرق در شغف و در لحظاتی در افسردگی عمیق به سر خواهی برد.»^{۲۵} زیرا این دنیا، جهان تراحم و محدودیت است. لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با حزن و رنج است.^{۲۶}

اشو مدعی است که راهی تازه گشوده و به کمک شرق و غرب گمراه آمده است تا زندگی معنوی را با تلفیق عشق و مراقبه تجربه کنند.^{۲۷} اما به نظر می‌رسد که او راه غرب را ادامه می‌دهد و در جهت تحقق اهداف تمدن غرب، روش‌های شرقی را با تحریف و تهی کردن از محتوای اصیل خود و پرکردن از محتوای مطلوب تمدن غرب، باز تولید می‌کند. او در حقیقت می‌گوید ای اهالی تمدن غرب نگران نباشید، بیایید تا به شما بگویم که باید رنج و افسردگی پس از عشق‌ورزی را به سهولت بپذیرید و به کامجویی‌های خود ادامه دهید. مبادا در راهی که پیش گرفته‌اید شک کنید، اتفاقاً همین راه، راه خدا است. در حالی که جسم خود را غرق لذت می‌کنید، روح خود را نیز با نظاره این لذت بهره‌مند سازید. بدین سان مراقبه هستی محض و خدای مطلق متعالی جای خود را به خدای دیگری می‌دهد. «خدا شیء نیست، موضع است. موضع جشن و سرور.»^{۲۸}

آمیختن عشق و مراقبه باعث وحدت با هستی و هستی‌بخش نمی‌شود؛ بلکه تنها لذت و شادکامی را کمی افزایش می‌دهد و آگاهی و حقیقتی غیر از آگاهی به امیال و نظاره احساسات خوشایند و رفتارهای لذت‌بخش ندارد. به اعتقاد اشو خدا را در این احساسات خوشایند و لذت و شادی خواهی یافت. به علت همین نگرش است که اشو در پاسخ به نامه یکی از دوستانش که اعلام می‌کند. از مسائل جنسی گذشته است می‌گوید:

وقتی نیروی جنسی در مسیری متعالی به کار می‌افتد به براهماچاریا [سلوک ربانی] تبدیل می‌شود.

خلی خوب است که از آن وارسته‌ای، اما این کافی نیست. باید از خلال آن بگذری و تصدیش کنی.^{۲۹}

و دوباره او را به سوی این امور فرامی‌خواند و در جایی دیگر تصریح می‌کند که «تانترا خداوند را انرژی عشق می‌داند^{۳۰}؛ بنابراین با آزاد کردن این انرژی و در خلال رهایش آن است که ملاقات با خدا و مراقبه موفق صورت می‌گیرد.

خدایی که اشو برای رسیدن به او تعالیم خود را سامان می‌دهد، احساس درونی از لذت و خوشی است که به صورت عشق متجلی می‌شود. این خدایی است که با مراقبه تنها و آرامش محض نمی‌توان به او رسید. این خدایی است که بودا به تنهایی راهی به سوی او ندارد و باید دست در دست شخصیت لذت‌طلب و دنیایی همانند زوربا در اسطوره‌های یونانی بگذارد؛ از این رو در موارد بسیاری از زوربای بودا سخن به میان می‌آورد:

بودا یک ابر بشر است کسی در این باره تردید ندارد اما او بعد انسانی را از دست می‌دهد. او فوق

طبیعی است. او از زیبایی فوق طبیعی بودن برخوردار است، اما زیبایی زوربای یونانی را فاقد است.

زوربا بسیار دنیوی است. دلم می‌خواهد تو هر دوی اینها باشی زوربا و بودا.^{۳۱}

چنین شخصیتی می‌تواند به خدا برسد؛ زیرا «خدا شخص نیست؛ بلکه اوج احساس سعادت، آرامش و احساس غایبی من به این جهان متعلقم و این جهان به من تعلق دارد، است... ولی تنها در صورتی ممکن است که به احساس درونی‌ات اجازه عمل بدهی.^{۳۲}»

دروغی به نام صداقت

اشو با تکیه و تأکید بر معنایی که از خدا دارد، می‌گوید هر پیوند تا وقتی اعتبار دارد که عشق و شوری را بر می‌انگیزد و از آن پس اصرار و پایداری در آن خیانت به عشق است؛ چون به یک دروغ تبدیل می‌شود. او به جای اینکه بیاموزد چگونه در عشق همواره با نشاط و وفادار باشیم این نکته را فرض قرار می‌دهد که عشق می‌میرد و وقتی مرد، دیگر نباید بگویم

که هست، در این بین معشوق هیچ اهمیتی ندارد؛ بلکه مهم عشق است که از هر جای دیگری که سر برآورد آدمی باید خیمه خود را در آنجا برپا کند.

نمی‌گویم اگر زنی را دوست داری یا او زندگی نکن. یا او باش، اما نسبت به عشق صادق و وفادار بمان، نه نسبت به شخص. ... وقتی عشق ناپدید می‌شود، وقتی شادی از میان می‌رود، آن وقت باید به حرکت ادامه دهید... از همان لحظه‌ای که احساس می‌کنید دیگر از چیزی خوششان نمی‌آید و آن چیز گیرایی و جاذبه‌اش را از دست داده است و شما را خوشحال نمی‌کند، از آن دست بردارید. فقط بگویید متأسفم.^{۳۳}

خدا شور و شعف زندگی است و تا وقتی که او در رابطه‌ای حضور دارد، این رابطه مقدس است و می‌تواند آدمی را به خدا برساند؛ ولی هنگامی که این شور و هیجان و احساس خوشی و شادی پایان یافت؛ او را در جای دیگر باید جست‌وجو کرد. در این حالت به درونت برو و بدان که خداوند در آنجا است و بعد اگر شادمانی و کامجویی تو را فراخواند، به سوی آن برو که خدا را خواهی یافت.

۱۸۵

از نظر اشو همه اهمیت عشق جنسی و ارضای آزادانه آن در این است که انسان را به مراقبه برساند. به این ترتیب که کامجویی‌هایی از این دست شخص را سیر و خسته و دلزده می‌کند.

گاه شما بعد از عشق در ناکامی عمیقی فرومی‌روید. آن کسانی که عشق را نشناخته‌اند، بیچارگی واقعی را تجربه نکرده‌اند. درد و رنج واقعی را دریافته‌اند.^{۳۴}

انسان در این وضعیت به درون تنهایی خویش رانده می‌شود و فرصتی برای نیایش و مراقبه پیدا می‌کند.^{۳۵} هر گاه از این درونکاوی خسته شد، به رابطه‌ای دست می‌زند تا دوباره آماده مراقبه و درونکاوی شود. کامجویی برای مراقبه است و به تدریج خود کامجویی هم فرصتی برای مراقبه می‌شود. کامیابی حقیقی را باید از درون جست و اگر چنین شود، لذت‌طلبی به کامل‌ترین صورت تحقق می‌یابد. به هر حال «از پیوند با مردم گریزی نیست؛ اما هیچ پیوندی خوشبختی را به تو ارزانی نمی‌دارد، چه خوشبختی هرگز از برون نمی‌آید. خوشبختی همواره از درون سوسو می‌زند، همواره از درون جاری می‌شود.»^{۳۶} بنابراین نباید کامیابی و خوشبختی را در رابطه با دیگران جست؛ بلکه رابطه با دیگران انسان را آماده می‌کند تا آنچه را از درون می‌جوشد دریافت کند.

اشو به روشنی دریافته است که روابط آزاد، خستگی و ناکامی و افسردگی را در پی دارد.^{۳۷}

و البته همین را فرصتی مناسب برای حرکت به سوی خداوند و درک او از درون خویش برمی‌شمارد.^{۳۸} از این رو روابط پایداری را که می‌تواند آرامش و خوشبختی را تأمین کند، به باد

انتقاد می‌گیرد؛ زیرا معتقد است آرامش و خوشبختی در کنار دیگری دروغ است به نظر وی خوشبختی حقیقی در درون است که با تنهایی به دست می‌آید. او می‌گوید:

من سراپا طرفدار عشقم؛ چون عشق [جنسی آزاد] شکست می‌خورد. من از ازدواج دل خوشی ندارم؛ چون ازدواج موفق می‌شود و به تو ثبات و آرامشی دایمی می‌بخشد و خطر همین جا است...^{۳۹}

اگر در روابط عاشقانه به رضایت و آرامش برسی، متوقف خواهی شد و به خداوند رو نمی‌آوری. باید از همه بیری تا به خدا برسی.

ظاهراً اشو می‌پندارد که عشق پایدار و وفادارانه میان مرد و زن روی نمی‌دهد و هرگونه آرامش در کنار یکدیگر به معنای از بین رفتن عشق است؛ از این رو نمی‌توان با آرامش روانی به خدا رسید. او در نظر نمی‌گیرد که عشق میان زن و مرد ممکن است هدیه‌ای از سوی خداوند و نمادی برای عشق‌ورزی عمیق و پایدار به او باشد. بر همین اساس هر رابطه‌ای را پیشاپیش محکوم به شکست می‌انگارد و معتقد است که عشق آغازی دارد و ناگزیر باید سرانجامی داشته باشد.

حال این پایان می‌تواند دیرتر یا زودتر به وقوع بپیوندد. اگر سریع پایان یابد، اسم آن را لحظه‌ای و گذرا می‌گذاری؛ اگر به پایان رسیدن آن قدری بیشتر به طول انجامد، آن را پایدار و مداوم تصور می‌کنی؛ ولی این تداوم نیز قلب تو را ارضا نمی‌کند؛ زیرا قلب در آرزوی چیزی است که به هیچ وجه پایانی بر آن نباشد، چیزی که برای همیشه باشد. این آرزو، در حقیقت آرزوی رسیدن به خدا است؛ خدا نامی دیگر برای عشق ابدی است.^{۴۰}

عشق شور و هیجانی برمی‌انگیزد که باعث می‌شود زندگی به معنای واقعی با تمام شادمانی و سرورش جریان یابد و خدا همین است. در صورت حفظ کردن این شور و شادی به عشق وفادار می‌مانی؛ زیرا خدا را در سرور و شغف زندگی یافته و هرگاه احساس کنی او را از دست داده‌ای کناره گرفته، مراقبه یا مراوده دیگری را می‌جویی. زندگی در گرو صداقت با عشق و صمیمیت است و خدا با این صداقت قابل احساس است. او زندگی و شادمانی و خوشبختی است؛ پس در پی او باش نه کس دیگر و او را، عشق و صمیمیت را، خوشی و شادی را، هر جا و در رابطه با هر کس یافتی، با او باش. «صمیمیت حالتی از وجود تو است. صمیمی هستی، با کدام و چه کسی، ابدأ مهم نیست.»^{۴۱}

نکته شگفت‌انگیز و شکاف بزرگ در افکار اشو اینجا است که توضیح نمی‌دهد که چرا یک مرد و زن نمی‌توانند نفس به نفس و تا آخرین نفس به هم عشق بورزند. او گویا واقعیتی فراتر از این دنیای ناپایدار نمی‌بیند و عشق را هم نمی‌تواند بسان گوهری آسمانی و پایدار

تصور کند؛ بلکه معتقد است که «عشق نیز مانند هر چیز واقعی دیگر دستخوش تغییر است. فقط چیزهای غیر واقعی، ساختگی و پلاستیکی ثابت و بدون تغییر باقی می‌مانند. ازدواج ثابت و همیشگی است؛ ولی این لایتغیر بودن خود را با از بین بردن عشق به دست می‌آورد.»^{۴۲}

اگر خدا عشق است، مگر عشق ابدی نیست؟ پس اگر حقیقتی ابدی را در رابطه با کسی دریافتیم، آیا نباید این رابطه ابدی شود؟ وفاداری به عشق ابدی، وفاداری ابدی به معشوقی است که عشق ابدی را در او یافته و از آینه وجود او تماشا کرده‌ایم. آیا این خودفریبی نیست که هوس‌های محدود و ناپایدار خود را به خداوند نامحدود و بی‌پایان ربط دهیم؟ در این مورد به بیان جمله‌ای از روبرت نوزیک اکتفا می‌کنم:

عشقی که خارج از چارچوب اخلاق شکل بگیرد و ساختارهای اخلاقی را برتابد، هرچند صورت و نمایی عاشقانه داشته باشد، در واقع از عشق پاک دور خواهد شد که عاشقی با تاخت زدن محبوب و مدام در پی جنس بهتر بودن جور در نمی‌آید.^{۴۳}

۱۸۷

با توصیه‌های اشو دیگر اثری از خانواده باقی نمی‌ماند و به جای آن کمون را پیشنهاد می‌کند. «کمون نمونه پیوند یا تجمعی از روح‌های آزاد است.»^{۴۴} تعداد افراد هر کمون بین پنج هزار تا پنجاه هزار نفر است. بدین ترتیب اشو می‌پندارد که انسان‌ها را از وابستگی آزاد کرده و عشق و شادی را به جای آن نهاده است. در حالی که وابستگی به یک نفر بسیار سهل‌تر و کم‌خطرتر از وابستگی چند هزار نفر به هم است. در این صورت اگر مشکلی پیش آید، انسان‌ها با جنگ‌های قبیله‌ای مواجه می‌شوند. گذشته از این، اشو که همواره بر طبیعی بودن پافشاری می‌کند،^{۴۵} چگونه این قدر از مسیر طبیعت بیرون زده و پیوند زناشویی و تداوم نسل و رابطه فرزندی و پدری و مادری را انکار می‌کند؟

سراب معنویت

اشو با اینکه از ملاقات هستی محض در مراقبه سخن می‌گوید، اما عشق جنسی نامحدودی که او در کنار مراقبه تعریف می‌کند، مجال روی دادن تجربه مواجهه با هستی را از بین می‌برد و باعث می‌شود مراقبه در حد نظاره افکار و امیال و اعمال باقی بماند و آن حقیقت محض و لایتغیر به کلی فراموش شود. تازگی و شگفتی‌ای که قرار بود از دیدار با وجود کلی و بی‌صورت روی دهد، به تجربه تازگی تغییرات مدام و امیال سیال و عشق‌ها و روابط ناپایدار تبدیل می‌شود و راز بزرگ هستی به رازآمیزی هوس‌های سرکش و پیش‌بینی‌ناپذیر مبدل

می‌گردد. خدای مطلق بودا و اوپانیشادها با هوس مطلق که در درون ما است جابه‌جا می‌شود. در اینجا است که می‌گوید:

همه چیز تازه، پویا، شگفت‌انگیز و دارای حرکتی کامل است. تنها تغییر پایدار است. تنها خود تغییر است که هرگز عوض نمی‌شود. هر چیز دیگری تغییر می‌یابد. بنابراین داشتن نقشه بی‌مورد است. همان لحظه که نقشه آماده می‌شود، از اعتبار ساقط است.^{۴۶}

در تر اشو مراقبه هستی محض وقتی با عشق جنسی تکمیل شود به مراقبه هوس مطلق تبدیل می‌شود؛ در این حال نیز «زندگی یک راز است.»^{۴۷} اما راز هوس نه راز هستی؛ زیرا زندگی در نظر او زیستن در هستی نیست، بلکه زیستن در هوس است. از این رو همه چیز را از نگاه این هوس‌ها در حال تغییر و رنگ عوض کردن می‌بیند که روابط عشقی نیز از این قاعده مستثنا نیست. این در حالی است که می‌کوشد هر برنامه‌ای را که برای هدایت و کنترل تحول و تربیت خویش است باطل کند. هوس‌ها و لذت‌های ناچیز دنیا و خوشی و شادی زندگی پر از کاستی و ناکامی برای او آن چنان اصالت دارد که کمال و تکامل را وامی‌نهد و می‌آموزد که خود را همین‌گونه که هستید بپذیرید، پر از عیب نقص و همین‌طور ناقص بمانید. «من به کمال نرسیده‌ام؛ بلکه قابلیت لذت بردن از نقایص را به دست آورده‌ام. هیچ کس به کمال نمی‌رسد.»^{۴۸} استدلال او این است که «زندگی ابدی است. کمال به دست نمی‌آید؛ زیرا زندگی همچنان جاری است و تا ابد ادامه دارد.»^{۴۹} گویا فراموش می‌کند که زندگی سرشار از راز و تازگی و شگفتی است. زندگی در هستی بی‌نهایت و ناشناخته‌ای است که هیچ فرم و حد و کاستی و نقصی ندارد. اینجا است که معلوم می‌شود در مراقبه‌هایش جای هستی با هوس عوض شده است، از این رو می‌گوید:

نقصان، حقیقت زندگی است. شما سعی دارید به کمال برسید و من نقایص خودم را پذیرفته‌ام.^{۵۰}

استدلال او این است که چون زندگی ابدی است، پس باید بهانه‌ای برای تداوم تا ابد داشته باشیم و این بهانه نقص است. همین نقص است که زندگی را به حرکت درمی‌آورد و آن را پویا می‌سازد. همان‌طور که مشخص است او گرفتار یک تناقض شده است. زندگی را نقصی رو به کمال می‌بیند و از سوی دیگر درباره پذیرش نقص‌ها و زندگی با آنها سخن می‌گوید و کاملاً ایستا می‌شود. مشخص نمی‌کند که بالاخره باید به سوی برطرف کردن کاستی‌ها و دستیابی به کمال بیکران ابدی حرکت کنیم، یا کاستی‌ها را بپذیریم و بایستیم. گذشته از این با نقص نمی‌توان ابدی شد. ناقص، ناپایدار و فانی است. ابدیت برای موجود کاملی است که هیچ نقصی

ندارد، ضعف و کاستی در او نیست که از آن طریق نابود شود و زوال یابد. برای ابدیت باید به کمال محض تبدیل شد و به نامتهای پیوست.

زندگی در امور محدود و متغیر اگر هم دوامی داشته باشد، نمی‌تواند ابدی باشد؛ زیرا آنها می‌روند و دیگری جایش می‌آید. برای ابدیت باید به کمال محض رسید و اگر تقایص را بپذیری، ناگزیری که ابدیت را فراموش کنی. در صورتی که زندگی در هوس باشد و نه در هستی محض، درک عمیق زندگی همان لحظات لذت و خوشی و عشق‌ورزی است که رنگ خزان را خواهد دید. دیگر ابدیت و پایداری وجود ندارد و جای خود را به تغییر و زوال و فنا خواهد داد، که البته اشو به همین جا نیز می‌رسد.

او ابدیت را به معنای عمیق‌تر بودن و در عین حال ناپایداری می‌داند. اساساً پایداری را یک تخیل می‌انگارد. لحظه فوق‌العاده‌ای را که در اوج لذت جنسی و ارگاسم رخ می‌دهد، از جنس تجارب عرفانی و ابدی می‌داند. با اینکه این لحظه بسیار کوتاه و ناپایدار است. «شما در هنگام عشق ورزیدن برای یک لحظه همان چیزی می‌شوید که باید باشید. اما این حالت خیلی زودگذر است. اگر بخواهید که آن حالت برای شما تبدیل به یک واقعیت همیشگی بشود آن وقت دیگر عشق کافی نیست و به نیایش نیاز خواهد بود.»^{۵۱} چیزی بیش از این در عشق به دست نمی‌آید: یک تجربه الهی همراه با لذت و در لحظه زیستن، آن گاه شکست و افول عشق و گسسته شدن پیوندهاست.^{۵۲} اما مراقبه‌ای که این تجربه را ابدی می‌کند، ناپایداری آن را برطرف نمی‌سازد و از زوالش جلوگیری نمی‌کند.

ناپایداری و گذرا بودن به معنای ژرفا نداشتن و سطحی بودن است و ابدی به معنی عمیق بودن. بنابراین عشق ابدی، همیشگی و پایدار نیست بلکه عمیق‌تر از عشق زودگذر و سطحی است، لذت ابدی و خوشی در زندگی ابدی به معنای بیشتر شدن این لذت از طریق مراقبه امیال و اعمال و افکار است. براین اساس می‌گوید:

عشق می‌تواند در دو بعد مختلف وجود داشته باشد: افقی یا عمودی. ما با عشق از نوع افقی آشنا هستیم؛ یعنی عشق در بعد زمان. در حالی که بعد عمودی نمایانگر وادی ابدیت و جاودانگی است. اشتیاق موجود در قلب تو، برای تداوم و پایداری نیست؛ تو دچار سوء تعبیر شده‌ای.^{۵۳}

بنابراین همه عشق‌ها و لذت‌ها و شادی‌ها و خوشی‌ها و زندگی و حتی ابدیت، گذرا و ناپایدار، و خدای او نیز ناقص و ناپایدار و متغیر است.

سرانجام هوس‌مداری غیر از این نخواهد شد. محرومیت از عشق و لذت و سرور پایدار و عمیق الهی و معنویت راستین، بلکه فراتر از این انکار عشق و کامیابی فناپذیر و ابدی و

تحریف معنای ابدیت به عمیق‌تر بودن است. در نهایت همانندانگاری کامجویی جنسی با لذت وجد عرفانی است و ملاقات با خداوند و خودشناسی که انسان را به خدا می‌رساند، نتیجه بهتر از این نمی‌شود. لذت روحانی در نیاز مطلق به هستی بخش بی‌نهایت کجا و لذت حاصل از نیازی محدود و زیست شناختی بر اثر تحریکات عصبی کجا؟ لذت‌های دنیایی برای کسی که خدا را شناخته هدیه‌های مقدسی است، اما اگر تمام زندگی سرگرم این هدایا باشیم دیگر فرصتی برای درک حضور خداوند و ملاقات بی‌واسطه با او و تجربه عشق و شادی وصالش نخواهد بود. مثل کودکی که پدرش را در هدایایی که به او داده می‌بیند و ارتباطش با پدر تماشا و استفاده از این هدایا است. آیا به راستی چنین کودکی پدر دارد؟ یا او را می‌شناسد؟ اگر پدرش بمیرد و او همچنان سرگرم بازی باشد چطور؟ نگرش اشو به خداوند در قبال تمام شادی‌ها و لذت‌های زندگی که خدا به انسان داده است، مثل بچه بی‌احساس و بی‌شعوری است که به جای آغوش گرم پدر و حضور همیشگی او، از او شکلاتی برای شیرین کردن کام خود می‌خواهد و خدا را همین طعم شیرین و گذرای شکلات می‌داند و هنگامی که از این چشیدن خسته می‌شود، به فکر راهی برای عمیق‌تر چشیدن و بیشتر لذت بردن از همین شیرینی می‌افتد.

به راستی هرکه از شهد معرفت و عشق خداوند بنوشد و لذت گوارای دیدار او را بچشد تنها به اندازه ضرورت و رفع حاجت برای بقای زندگی از بهره‌های این جهانی استفاده خواهد کرد و کمی بیش از ضرورت برای او رنج آور و نفرت انگیز خواهد بود. چگونه کسی که از لذت‌های والاتر برخوردار است می‌تواند خوشی‌های فروتر را برگزیند. کامیابی‌های فرودست برای آنها که از خداوند کام می‌گیرند همچون مانعی است که خوشی و سرور عالی را به تأخیر می‌اندازد. انسان والا پس از بهره‌ای که به قدر ضرورت از لذت‌های دنیایی می‌برد، سرمست از اشتیاق پیوند با معشوق ازلی این گونه مترنم می‌شود: از هر لذتی به غیر از یادت و از هر آسودگی غیر از همدمی با تو و از هر شادمانی جز نزدیکی به تو آموزش می‌خواهم.^{۵۴}

لذت نتیجه ارضای نیاز است. حال چه نسبتی است میان نیاز هیجانی و منقطع جنسی و یا هر نیاز دیگر این دنیایی با نیاز مطلق در هستی و بقا و نیاز لحظه به لحظه و ابدی به خداوند و لذت حاصل از ارضای این نیاز بنیادین معنوی. این دو از یک جنس نیستند که با مراقبه و تعمیق یکی بتوان به دیگری رسید. عشق و پیوند با خدا انسان را خدایی می‌کند. و صرفاً با درک لحظه‌ها و قدرت در لحظه زیستن نمی‌توان به کشف خود و عشق الهی رسید.

البته اشو برای رسیدن به عشق کامل غیر از حضور در لحظه، سه مقدمه دیگر را نیز ذکر می‌کند^{۵۵} که هیچ کدام از آنها نمی‌تواند عشق جنسی را به عشق عرفانی تبدیل کند. آن هم عشق جنسی به صورتی که او می‌گوید، عشقی هوس‌آلود و ناپایدار که هر وقت از یکی خسته شوی می‌توانی دیگری را تجربه کنی.^{۵۶}

خودفربیی اخلاقی

برای اینکه همواره در شور و هیجان باشیم باید حاضر شویم امنیت و آرامش مان را به خطر اندازیم. تمایل به امنیت باعث می‌شود که عادت‌ها و موقیبت‌های مأنوس گذشته را حفظ کنیم؛ اگرچه تکراری، عادی و عاری از هر شادمانی و زندگی باشد. آدمی می‌کوشد وضعیت‌های مطلوب را تثبیت کند؛ در حالی که به محض تثبیت شدن، عادی و بی‌هیجان می‌شود. به همین دلیل است که اشو با ازدواج و مخالفت کرده، عشق و روابط آزاد را توصیه می‌کند. هزینه زندگی شاد و پرشور، امنیت است. باید با شهامت باشی تا بتوانی با عشق و شادمانی زندگی کنی. در مقابل عشق، ترس و امنیت‌جویی وجود دارد، عشق ملازم با شهامت است. اگر در رابطه با کسی هستی برای اینکه این رابطه سرشار از شور و عشق باشد باید از تثبیت کردن و یا محدود ساختن آن بپرهیزی «زندگی کردن در یک رابطه و با این وجود مستقل ماندن، همان شهامت است.»^{۵۷} رابطه در زمان حال بدون اندیشه فردا و نگرانی برای روزی که خواهد آمد.

او از مرام‌های معنوی نظیر جینسم و بودیسم که ارتباط با جنس مخالف را محدود می‌کنند انتقاد کرده، آنها را ترسو و بی‌شهامت می‌نامد. آنها که از سر ترس، بپرهیز پیشه می‌کنند «ظاهراً، آدم‌هایی عادی و بدون آشفتگی هستند، اما در درون‌شان خوشحال نیستند و به جشن و پایکوبی نمی‌پردازند.»^{۵۸} البته غربی‌ها را نیز به باد انتقاد گرفته، از اینکه در جستجوی خوشحالی و شادمانی، به بیراه رفته‌اند ابراز نارضایتی می‌کند. «در غرب... مردم سعی می‌کنند از راه عشق به خوشحالی برسند. آنها مشکلات زیادی آفریده‌اند. تمام تماس با خود را به فراموشی سپرده‌اند. آن‌چنان از خود دور شده‌اند که بازگشت‌شان غیر ممکن می‌نماید. نمی‌دانند راه کجاست؛ خانه کجاست. از این رو احساس بی‌معنی بودن و بی‌خانمانی می‌کنند و سعی دارند بیشتر و بیشتر در پی کسب عشق در روابط با زن و مرد به شکل غیر همجنس‌خواهی، همجنس‌خواهی و یا حتی هر دو جنس‌خواهی باشند.»^{۵۹}

شهامت یعنی نه به عشق پناه ببری و نه از آن بگریزی. انسان از ترس تنهایی به عشق چنگ می‌اندازد و آن را تباه می‌کند. و از ترس عشق به عزلت و ریاضت رو می‌آورد. «تا کتون فقط دو نوع بزدلی روی زمین زندگی کرده است.»^{۶۰} راه درست این است که تا وقتی عشق به انسان شور و شادی می‌بخشد عشق بورزد و هنگامی که دلزده شد به عزلت و نیایش و مراقبه روی آورد و خود را باز یابد. جمع میان عشق و مراقبه راه نجات و مسیر آینده خواهد بود. به نظر اشو انسان نوین باید عشق و مراقبه را به هم بیامیزد. «آمیزش باید بزرگ‌ترین هنر مراقبه شود. این پیشکش تانترایه دنیاست.»^{۶۱} انسان راه می‌یابد در عشق و آمیزشش مراقبه می‌کند، در اوج عشق ورزی و رابطه، مراقبه دارد و خود را مشاهده می‌کند. برای او «عشق یک آینه است. رابطه واقعی آینه‌ای است که در آن دو عاشق چهره یکدیگر را می‌بینند و خدا را باز می‌شناسند. این راهی به سوی پروردگار است.»^{۶۲} پروردگاری که همانا لذت و خوشی است. وقتی عشق با مراقبه آمیخته شود، رابطه بدون تعلق و در حال نظاره صورت می‌گیرد گویی آدمی عامل نیست و در پایان رابطه و هنگام دلزدگی و خستگی و جدایی چیزی از دست نمی‌دهد. «انسان دانا به مانند یک آینه در عالم زندگی می‌کند. از هر آنچه جلویش قرار بگیرد خوشحال می‌شود. اگر گلی را ببیند شاد می‌شود و آن را منعکس می‌کند و اگر انعکاسش را باز پس گیرد، او در آن می‌بیند. اگر کسی در جلویش قرار نگیرد - وقتی همه آینه خالی باشد - او خدا را در تهی بودن آن می‌بیند.»^{۶۳}

در آمیزش مقدس شخص مستقل است، به آینده رابطه نمی‌اندیشد به گذشته آن کاری ندارد، شادمانی و هیجان لحظه را می‌بیند و خود را نیز تماشا می‌کند چنان‌که در آینه، خویش، پیوند و جدایی را بدون اینکه وابسته شود، می‌بیند، لذت می‌برد و شاد است حتی اگر افسردگی و اندوه هم سراغ او بیاید. او با تمام وجودش رنج نمی‌برد زیرا به جهت ناظر بودن، فقط شاهد اندوه است و خود گرفتار آن نیست. چنین کسی می‌تواند شادتر باشد، با لذت زندگی در لحظه و همواره با خدا بودن. این خوشی و شادی که البته خالی از رنج و افسردگی هم نیست مذهب اشوست

در این دنیا، هم اینجا هم اینک بمان و به راحت ادامه بده با قهقه‌ای برخاسته از عمق وجودت ادامه بده. راحت را به سوی خدا برقص، راحت را به سوی خدا بخند، راحت را به سوی خدا آواز بخوان.^{۶۴}

اشو به طور شگفت‌انگیزی ادبیاتی که عارفان و فرزنانگان تاریخ بشریت در همه تمدن‌ها و سرزمین‌ها به کار گرفته‌اند تا ارتباط روح انسان با ماورا و خدایی که همه هستی و کمالات از اوست بیان کنند؛ در یک دستگاه مفهومی دیگر به کار می‌گیرد. و همه آن لذت‌های روحانی و

شادمانی‌های عمیق معنوی را که در ارتباط با خدای واقعی می‌توان تجربه کرد، در منطبق و مذهب اشو به لذت جنسی و همین خوشی و شادی این جهانی تبدیل می‌شود. همین شادی‌هایی که همه ما می‌شناسیم و فقط اشو به ما می‌آموزد که سعی کنید با تمام توجه از این شادی‌ها لذت ببرید و خود را در آن ببینید و احساس کنید. با تمام وجود این شادی‌ها را لمس کنید که لایه‌های عمیق‌تر آگاهی‌تان از آن سیراب شود و سپس احساس ناکامی نداشته باشید، بلکه بتوانید با یادآوری آن خیلی نزدیک و ملموس همیشه این شادمانی را با خود داشته باشید.

البته اشو راه کار خوبی برای بهره بردن بیشتر از شادی‌های این جهانی ارائه می‌کند. اینکه غیر از عامل بودن، از جهت ناظر بودن هم لذت‌های‌تان را مضاعف کنید. در این راهکار ایرادی نیست. اما دو اشکال اساسی همراه این ایده وجود دارد. نخست اینکه نباید دست یافتن به سطح بالاتری از شادمانی و لذت در این جهان ما را از بهره‌های برتر و والاتری که فراتر از این جهان است غافل سازد. به این ترتیب که دچار خودفریبی معرفتی شویم و آن لذت و سرور ژرف و فزاینده‌ای که اهل عرفان شرح داده‌اند، به همین خوشی‌ها فروکاهیم و بلکه آن‌ها را خدا بینداریم. و نیز از این خودفریبی معرفتی به خودفریبی اخلاقی منتقل شده است، هر عملی را برای رسیدن به خوشی و شادکامی مجاز و روا برشماریم. به بیان دیگر یک دروغ معرفتی او را به روان‌نگاری ناروای رفتاری و اخلاقی رسانده است. همه ارزش‌های اخلاقی و اصولی را که جان انسان‌ها بر درستی آن گواهی می‌دهد، نتیجه ترس و امنیت جویی و پناه بردن به هنجارهای بر ساخته اجتماعی معرفی می‌کند. هنجارهایی که سیاست مداران و روحانیون برای تحکیم قدرت و تأمین منافع خود درست کرده‌اند.^{۶۵}

البته بدون تردید در طول تاریخ، دین در خدمت خودکامگی‌ها هم قرار گرفته است اما همه روحانیون درباری نبوده‌اند و همه اصول اخلاقی هم در خدمت سلطه‌گری نیستند. در این میان اباحه‌گری در روابط جنسی از مهم‌ترین اصول اخلاقی مورد علاقه سلطه‌گران بوده و هست؛ زیرا با این بی‌بندوباری‌ها مردم به خوبی سرگرم می‌شوند و نیروی‌شان تخلیه می‌شود و دیگر توانی برای ایستادگی و فریاد کشیدن بر سر سلطه‌گران نخواهند داشت.

دوم اینکه هر چه عمیق‌تر و درونی‌تر به تجربه لذت و شادی و هیجان دست پیدا کنیم از تنوع طلبی و لذت‌جویی ظاهری بی‌نیاز می‌شویم. در این صورت با رابطه عاشقانه محدودتری می‌توان به لذت‌های عمیق رسید و احساس خستگی و دلزدگی به سادگی سراغ شخص نمی‌آید. زیرا او از اعماق جان ارضا شده است و شور و سرور ژرف‌تری به وجودش سرازیر

می‌شود. و برای دستیابی به این تجارب عمیق لذت و شادمانی در این جهان نیازی به قربانی کردن اصول اخلاقی و تحریف مفاهیمی نظیر صداقت و وفاداری نیست.

وقتی رشد روحانی و معنوی اتفاق بیفتد حس تنوع‌طلبی شخص در رابطه با تجربه‌های نوبه‌نو از تجلیات الهی به کار آمده اسباب تعالی وجودی را فراهم می‌آورد و در روابط عاشقانه نیز معشوق عوض نمی‌شود بلکه کیفیت این ارتباط تغییر می‌کند و رو به عمق معنا و ژرفای لذت و شادی پیش می‌رود و سیری صعودی یا روبه عمق می‌شود نه حرکتی عرضی و سطحی با تعویض معشوق یا معشوقه. کسی که خدا را شناخته و در عشق او غوطه‌ور است، معشوق خود را ناب‌تر و زلال‌تر می‌بیند و در آینه وجود او خدا را در جلوه‌ای تازه مشاهده می‌کند و با تعمیق معنوی، عشقش بیشتر و پایدارتر و ژرف‌تر می‌شود؛ بنابراین لذت و سرور فزون‌تر را می‌چشد، از روابط دیگر بی‌نیاز می‌شود. معنویت‌جوی حقیقی، یک معشوق را برمی‌گزیند و در معاشقه و مراقبه عشق و آگاهی و معنویت خود را رشد می‌دهد؛ زیرا عشق به خدا نامتناهی، شکوفا و روبه اوج است.

عشق و اختیار

از منظر عرفان اسلامی انسان پیش از آنکه به این دنیای مادی و محدود قدم گذارد، زیبایی و عشق بی‌انتهایی را درک کرده و با او پیمان دلدادگی و سرسپردگی (عبودیت) بسته است.^{۶۶} فرزندان آدم عشقی را تجربه کرده‌اند که جدایی از آن داغ و دردی ماندگار بر جگرشان نهاده^{۶۷} است که اگرچه در خاطرشان یادی از آن نباشد، ولی دل‌هاشان شیدا و حیران اوست.

ما ندانیم که دل‌بسته اویم همه مست و سرگشته آن روی نکویم همه^{۶۸}

آن روزگار اما عشق الهی موهبتی بی‌اختیار و دولتی بود که بی‌خون دل به دست آمده بود. ولی ارزش انسان به اختیار و انتخاب اوست و باید در شرایطی قرار می‌گرفت که عشق آسمانی را انتخاب کند، نه اینکه عشق به خداوند ناخواسته در دلش راه یابد و تنها راه پیش رویش باشد. عشق و عبادت انتخاب شده چنان بلند پایه و ارجمند است که سال‌ها عبادت فرشتگان با یک سجده بشر برابری نخواهد کرد. با اینکه اگر پای انتخاب و اختیار در میان می‌آمد گروهی از انسان‌ها راه دیگر می‌رفتند، اما عشق و عبادت اختیاری ارزش و منزلتی دارد که خداوند راضی بود که در قبال آن عصیان‌ها و نسیان‌های بعضی از فرزندان آدم را ببیند.

به هر روی آن عشق ازلی عنایتی فرشته‌گون بود و کمتر از آن چیزی که انسان شایستگی‌اش را داشت و می‌توانست با انتخاب به دست آورد. پس تقدیر این شد که از آن عشق جدا شود و با داغی بر دل در دنیایی فریبنده و هزار رنگ قرار گیرد، دلربایی‌های گوناگونی را بیازماید، دلبرانی را ببیند، ناکامی‌ها را بچشد و مهارت‌هایی پیدا کند؛ تا سرانجام با چشم هوش او را ببیند، معرفتش را باز یابد، با پای اختیار به راه عشقش گام نهد و با قدرت انتخاب برگزیند. بدین‌سان از ملائک فراتر برود و هم آغوش و جانشین معشوق ازلی گردد.

از اینجا عشق مجازی و زمینی در زندگی بشر پیدا شد؛ تا بذر عشق الاهی را که از ازل در جان او کاشته شده بود، بیورراند و برویاند و به بار نشاند. برای اینکه عشق مجازی به کشف و پیدایش عشق حقیقی نایل شود، باید مهار گردد تا گامی به سوی دستیابی به انتخاب عشق الاهی برداشته شود. در این مرحله کوشش بر این است که اولین مراتب تسلط بر عشق تحقق یابد و به جای اینکه ما در اختیار او باشیم او در اختیار ما قرار گیرد. به همین دلیل برخی از عشق‌ها حرام و ناروا معرفی شده است. این عشق‌ها با اینکه از نظر شریعت حرام و ناروا است، رخ می‌دهد و دل‌ها را به سوی خود می‌کشد. در اینجا است که اختیار انسان شکوفا می‌شود و در هجوم هیجان و تمنا است که قدرت شگفت‌انگیز اراده انسان خود را اثبات می‌کند. عشق‌هایی نظیر عشق به همجنس، عشق مرد به زن شوهردار، عشق زن به مردی که امکان ازدواج با او میسر نیست و... اینها همه ممکن است اتفاق بیفتد ولی در طرح نخست قابل درک و فهم است و قاعده برخورد با آن در طرح کشف و پیدایش مهار کردن و عفت ورزیدن است. با عشق حرام هم می‌توان به خدا رسید اما در صورتی که قاعده بازی را عمل کنیم و آن مهار و عفت‌ورزی است.

عشق مجازی برای این است که انسان اختیار دارد و اگر با اختیار عشق الاهی را برگزیند ارزشمند است. برای اینکه به امکان انتخاب برسد باید موردهای دیگری هم پیش‌سازد و بیاید تا او فرصت‌گزینش پیدا کند. دستیابی به عشق اختیاری مثل هر عمل اختیاری دیگر دو رو دارد؛ باز داشتن و اقدام کردن، منع و عمل، مواردی را رد کردن و به موردی آری گفتن. هر عمل اختیاری باید این دو امکان را داشته باشد. در عشق هم باید به این دو جنبه دست یافت؛ بنابراین انسان برای آزمونی باید آماده باشد: پذیرفتن عشقی یا عشق‌هایی که می‌آید و عشق‌هایی که باید کنار گذاشته شود. در طرح نخست عشق بی‌اختیار می‌آید، میهمانی ناخوانده و سرزده است؛ اما منع و مهار آن ممکن است و این اولین مرحله تسلط بر عشق و فعال کردن نیروی عظیم آن برای تحول معنوی است.

اما در راهی که اشو پیش پای پیروانش می‌گشاید، اساساً اختیار را نفی می‌کند و کاملاً به اجابت هر آنچه که دل بخواهد مبتنی است. او هیچ عمل اختیاری و برنامه‌ای را منظور نمی‌کند، می‌گوید هر چه خواست بکند، هر تمنا و خواسته‌ای که در آدمی شکل گرفت رهاش کند تا به صورت واکنشی طبیعی بروز کند و او فقط نظاره‌گر باشد. زیرا به محض اینکه ببیندش، بکوشد و اراده کند همه چیز را خراب کرده است، تبدیل به عامل محض می‌شود و از نظاره‌گری و مراقبه محروم خواهد بود.

در تو نیروی عظیمیست که از همه نیروهای خودت عظیم‌تر است. اما این نیرو زمانی فعال می‌شود که ارادات مشغول استراحت باشد.^{۶۹}... بهتر است جهش کنی. به طور غیر منطقی و غیر عقلانی جهش هم چیزی جز این نیست. جهش نمی‌تواند محاسبه شده باشد، به تصور درآید، یا از پیش مقدر شده باشد، زیرا جهش به ناشناخته صورت می‌گیرد، به ناشناخته و به قلمرو بکر و پیش بینی نشده.^{۷۰}

این ناشناخته همان هوس‌هاست که انسان را به هر سو می‌کشد و انسان باید تسلیم آن باشد. تا نیروی درونش بروز یابد و شکوفا شود. اعمال اختیار و اراده به نظر اشو ضد نیروست.

نیروی طبیعی و درون‌جوشی که اشو می‌گوید، در همه موجودات حتی گیاهان و حیوانات وجود دارد و بروز می‌کند. بنابراین او از هیچ چیز خاص انسانی سخن نمی‌گوید. الگوی آرمانی او از انسان یک خوک یا چیز شبیه به آن است، به این امر تصریح می‌کند او برای شکوفایی معنوی و رشد بشر حیوانات و طبیعی بودن آنها را مدل می‌کند. «انسان باید دوباره حیوان بشود.»^{۷۱} در حالی که نیروی الهی در انسان به صورت کاملاً متفاوت و ویژه‌ای نهفته شده است، که در هیچ موجود دیگری نیست و اگر آن را شکوفا نسازد، مثل مردابی راکد و گندیده متعفن می‌شود. نیروی عظیم و متفاوت الهی در انسان به صورت قدرت تفکر، اراده و عمل اختیاری و همراه با مسئولیت است، نه عمل طبیعی نظیر حیوانات. کارهای انسان از جمله عشق‌ورزی‌اش هنگامی که با اندیشه و اعمال اراده صورت گیرد، در اوج انسانیت و آگاهی بوده است که، نیروی عظیم نهفته در مخلوق برتر را شکوفا می‌سازد. انسان ظرفیت نامحدودی برای رسیدن به هستی مطلق و خداوند نامحدود دارد و این چیزی است که هیچ موجود دیگری از آن بهره‌مند نیست. اگر انسان بخواهد راه حیوانات را پیش گیرد به خاطر این ظرفیت نامتناهی، تمام حدود طبیعی را درهم خواهد شکست و هیچ‌گاه از دنیا‌گرایی و هوس‌رانی و مادیات سیر نخواهد شد. مگر اینکه این نیروی بی‌کران را با اندیشه و اراده در مسیر درست شکوفایی قرار دهد و به زندگی شایسته انسانی دست یابد. انسان نمی‌تواند مثل هیچ حیوانی طبیعی باشد زیرا هیچ حیوانی مثل انسان نیرو ندارد. انسان فقط انسان است و

فقط انسان است که انسان است؛ بنابراین باید نمونه انسان کاملی را جست و او را معیار و اسوه قرار داد.

عشق پیدایش گر

عشق مجازی در طرح اول برای کشف و غبارروبی از عشق پنهان ازل، دل را به تپش می‌اندازد. ماجرای پوشیدگی و غبارگرفتگی عشق حقیقی از این قرار است که وقتی نوزاد متولد می‌شود روحش تازه از محفل انس و محضر قدس ازل فاصله گرفته و یاد خاطره آن از دلش بیرون نرفته است از این رو تا یک سال مشغول به ذکر است^{۷۲} و به تدریج که حواس پنج‌گانه‌اش او را با این جهان مأنوس می‌سازد آن یاد قلبی رو به فراموشی می‌رود، با شکل‌گیری حافظه ذهنی، کودک زبان گشوده، کلمات زمینی را می‌آموزد و تکرار می‌کند.

انسان در مراحل رشد شناختی با حواسش پدیده‌های جهان را شناسایی می‌کند، بدون ربط به خدا آنها را می‌شناسد و در ورای این همه خود را به عنوان موجودی مستقل از سایر موجودات شناسایی می‌کند. به این ترتیب «من» یا هویت مستقل او شکل می‌گیرد، آماده می‌شود تا به عنوان فاعل مختار و مستقل اعمال اختیار کند. این درحالی است که در ژرفای جان، گمشده‌ای دارد که در فراق آن ناآرام و پریشان است. حقیقتی که ناهوشیارانه خود را وابسته به آن می‌داند و استقلال خود را در قبال آن رنج‌آور و ناروا احساس می‌کند. هم از این رو ناخودآگاه در جستجو است و علاقه و وابستگی‌هایی او را به خود جذب می‌کند، گاهی در اثر نیروی ماورایی و نهفته عشق به‌طور جنون‌آمیزی شیفته اشخاص یا اشیاء معمولی می‌شود. بویژه از دوره نوجوانی و جوانی که استقلال شخصیتش به تمامیت می‌رسد، تمنای وابستگی و تعلق سر برمی‌کشد و تجربه عاشق شدن را رقم می‌زند.^{۷۳}

در این وضعیت اگر شناخت و بینش کافی ارایه شود، فرد می‌فهمد که این شخص عادی یا شیء معمولی ارضا کننده او نخواهد بود. البته از این بینش‌ها و شناخت‌ها هم نباید انتظار زیادی داشت. زیرا شدت هیجانی که در این شیفتگی‌ها برانگیخته می‌شود با هیچ بصیرتی فرو نمی‌نشیند و کمی تجربه لازم است تا شخص درک کند که به راستی این مورد عادی، درد غیر عادی او را التیام نمی‌بخشد. مثل بیابان‌گردی تشنه‌کام در پی سراب می‌دود و جرعه‌ای نمی‌یابد. در این وضعیت شخص در حال آماده شدن برای گزینش عشق الهی است و این دوره آمادگی بسیار حیرت‌زا و رنج‌بار است. او باید عشق‌های دیگر را تجربه کند و عشق ازلی را نیز به یاد آورد تا انتخاب عشق الهی برایش امکان‌پذیر گردد. از این رو تجربه عاشق

شدن و ناکامی به صورت شکست یا فراق پیش از وصال برای کشف عشق حقیقی لازم است، تا خواب قرارگرفتن و تولد در دنیای مادی و زندگی با حواس ظاهری را از قلب انسان بگیرد و در احساس استقلال کاذب تردید افکند. پذیرش تعلق عاشقانه به حق تعالی را میسر سازد. با تجربه عشق‌های واقعی اما مجازی که دل را از جا می‌کند، آشنایی با عشق‌های دیگر پیدا می‌شود و بر اثر ناکامی و رنج شکست یا فراق تمنای عشق حقیقی از ژرفای جان سربر می‌کشد. تجربه عشق مجازی انسان را از خود بیرون می‌آورد، استقلال او را متزلزل می‌کند و هویت او را که به سختی شکل گرفته نرم و باز می‌کند. بدین ترتیب از مانع بزرگی که میان او و خداوند و درک عشق حقیقی بود خلاص می‌شود. این استقلال و درک «من» برای رسیدن به آستانه انتخاب و اعمال اختیار لازم است ولی باید از آن گذر کرد و تجربه عشق مجازی این راه عبور از خویش را هموار می‌سازد.^{۷۴} همچنین دردمندی و رنجوری که از ناکامی در عشق مجازی به بار می‌آید، نیروی حرکت و تکاپو به سوی عشق حقیقی را تأمین می‌کند. این موارد، مقدمات ضروری برای امتحان بزرگ روی‌آوری به عشق حقیقی و گزینش آن است، که از دو راه آمادگی برای درک عشق الاهی را ایجاد می‌کند: نخست: درک ضرورت یگانگی با معشوق و دوم: درک مونس‌ی درونی. و این دو با تجربه هجران و فراق تحقق می‌یابد.

هجران در عشق

عشق چند صورت دارد: گاهی اصلاً امکان وصال در آن وجود ندارد و این در موارد عشق‌های حرام روی می‌دهد نظیر عشق مرد به زن شوهردار و یا عشق زن به مردی که امکان ازدواج با او ندارد و یا عشق به همجنس و... اما گاهی دیگر امکان وصال وجود دارد و عشق حرام نیست ولی در طرح نخست روی داده است و به وصال نمی‌رسد. در این موارد نیز عشق ناکام مانده، به هجران و جدایی می‌انجامد و به هر تقدیر دست عاشق به معشوق نمی‌رسد و سهم او از این عشق رنج و سوز و گداز است. در این قبیل عشق‌ها چون هنوز معشوق حقیقی شناخته نشده است، عشق به ثمر نمی‌رسد و تا او شناخته نشود عشق از ناکامی و هجران رها نمی‌گردد.

اما برخی موارد چنین است که امکان وصال وجود دارد و همچنین پیوند هم میان عاشق و معشوق برقرار می‌شود اما این وصال از حد ظاهری فراتر نرفته است، در حقیقت رنج هجران است؛ اگر چه معشوق در آغوش عاشق است اما احساس کامیابی نمی‌کند؛ زیرا او نزدیکی بیشتری را می‌خواهد. یگانگی و یکی شدن و معشوق را از درون یافتن و لمس کردن و حضور او را در خود کشف کردن، این تمنای اصیل عشق است که بدون یاد کردن معشوق حقیقی

تأمین نخواهد شد. ای کاش که هیچ عشقی بدون یاد او به وصال ظاهری هم نرسد؛ زیرا رنج هجران و احساس فاصله در عشق‌هایی از این دست، بسیار سردکننده و افسردگی آور است. این وصال قتلگاه عشق است، کسی که آن را تجربه کند دلش سخت می‌شود و به این باور خواهد رسید که عشق واقعیتی دست نیافتنی یا دروغی مردم‌پسند است.

پس عشقی که خالی از یاد معشوق حقیقی است به فرجام هجران می‌رسد و این است معنای فرموده امام علی (ع) که:

الهجران عقوبه العشق.^{۷۵}

عاقبت عشق جدایی است.

راز هجران در عشق این است که در سوز و درد فراق مونس ازلی و معشوق حقیقی کشف شود و عشق حقیقی تحقق یابد. عشق در طرح نخست با ایجاد این درد و رنج و سوز و هجران است که کارکرد خود را تحقق بخشیده و پیدایش عشق الاهی را رقم می‌زند.^{۷۶} چه حلال باشد، چه حرام، چه به وصال ظاهری برسد و یا اینکه نرسد؛ آتشی می‌افروزد و ناکامی به بار می‌آورد تا اهل تأمل در خود بنگرند و درد و درمان خویش را بشناسند. روح خود را با بازگشت به اصل خویش آرام کنند و این درد جدایی را در بازگشت به سوی خداوند التیام بخشند. عشق که در اولین ملاقات با دل خود به صورت دردی مرموز و عمیق می‌نماید در صورتی که به کشف حقیقت برسد درمانگر و التیام بخش خواهد بود.

در میان این سه صورت هجران یعنی عشق حرام، عشق حلال شکست خورده و عشق وصال داده ناکام، هر کس به اندازه خود و به حسب تقدیرش با یکی آزموده و آب دیده می‌شود تا به آستانه عشق حقیقی برسد. و این عشق‌ها همه رنجی دلخواه و اندوهی شیرین را به جان عاشق می‌ریزد؛ زیرا از این رنج، خواسته حقیقی برمی‌آید و از این اندوه، عروس وصال رخ می‌نماید. رنج و اندوه این عشق‌ها گذشته از اینکه به درجه اشتیاق و دلباختگی عاشق مربوط است، تفاوتی طبیعی دارند. مثلاً عشق‌های حرام ممکن است رنج و اندوه کمتری داشته باشند، چون شخص از ابتدا می‌داند که به وصال نخواهد رسید و از آن دور و پروا گزیند. اما عشق دوم رنج و اندوه بیشتری دارد زیرا شخص به سوی آن می‌رود، می‌کوشد، آتش اشتیاق را در خویش فرو نمی‌نشانند ولی سرانجام شکست را تجربه می‌کند. و اما عشقی که به وصال ناکام می‌رسد بسیار اندوه‌بار و حیرت‌انگیز است و بیشتر به دروغ و فریب می‌ماند. کسی که چنین عشقی را تجربه کند به عشق مشکوک می‌شود، معشوق خود را پوچ می‌انگارد و همانند تشنه‌ای است که آب را سیراب کننده نمی‌بیند در نتیجه سرگردان و پریشان می‌شود.

اشو از این سه قسم عشق تنها مورد سوم را توصیه می‌کند. عشق‌های حرام را یکسره بی‌معنا می‌پندارد و عشق‌های حلالی که به وصال نمی‌رسند را مسخره می‌کند^{۷۷}؛ زیرا برای او معشوق هیچ اهمیتی ندارد و تنها عشق‌ورزی مهم است.

درباره نوع سوم یعنی عشقی که به وصال ناکام منجر می‌شود توجه خوبی دارد، آن را این طور توصیف می‌کند. در اوج رابطه عشقی و سکس

خود فراموش می‌شود آن هم تنها برای یک لحظه. بعد دوباره برمی‌گردد. با کینه‌جویی برمی‌گردد؛ بنابراین شما عاشقان را همیشه در حال جنگ می‌بینید. بر اثر انجام این فرآیند خود حتی منجمدتر و قطبی‌تر هم می‌شود. و به این دلیل است که می‌بینید عاشقان همیشه به این فکر می‌کنند که چطور سر همدیگر کلاه بگذارند. اول کار کسی قصد گول زدن ندارد. آن اوایل نیازمند بودید، آرزومند بودید، ... این عشق است که هر دوی شما را گول زده است. شیمی بدن هر دوی شما را گول زده است.^{۷۸}

در پی این تحلیل جالب به جای اینکه توصیه کند این عشق را تطهیر کنید، به او اعتماد نکنید و بگذارید عشقی پاک و پایدار در قلب تان بیاید؛ سکس آزاد و دنبال کردن همین عشق دروغین و نیرنگ باز را توصیه می‌کند.^{۷۹} و این خودفریبی اخلاقی و عرفانی است که به هر ترتیب از کامجویی نفس دست برنمی‌دارد. مشکل از عشق دروغین است و او می‌خواهد با مراقبه آن را برطرف سازد. مشکل از هوس‌رانی کور و بی‌هدف است او می‌کوشد با پیروی از آن، مسئله را در جای دیگری حل کند. بدون شک با حل شدن و محو شدن نفس مشکلات معنوی و روانی و اخلاقی از میان می‌رود. ولی راه خشکاندن و از بین برداشتن نفس، پرواز کردن و خوراک دادن به او نیست. باید آن را از هر راهی تضعیف کرد تا سرانجام مهار شود و این با خوداری و مهار کردن عشق‌های حرام و به قاعده آوردن عشق در روابط خانوادگی امکان‌پذیر است.

ممکن است اشو به ما پاسخ دهد که عشق جنسی و رابطه سکس خود ویرانگر است و اگر آن را آزاد گذاشته شود، اندکی مراقبه و تأمل در فرصت مناسب به آن تزریق شود نایب خواهد شد و آن گاه آگاهی به جای فریب عشق به دل راه پیدا می‌کند. در جواب باید بگوییم که درست است برای کسی که می‌خواهد به جایی برسد و خردی معنوی دارد تجربه رابطه هرز جنسی و عشق‌های کور نافرجام ممکن است بیدارگر باشد، اما وظیفه مربی برداشتن موانع و هل دادن شاگرد در دره عشق جنسی و رابطه سکس نیست. مباح کردن نارواهای معنوی به غبارآلود کردن و کژی انداختن در راه سلوک می‌انجامد. راه تربیت و معنویت باید مستقیم و روشن باشد و دور از هر دروغ و فریب. اما کسی که هنوز درگیر توهمات بوده و آگاهی کافی

را به دست نیاورده است، به اندازه خود خطا خواهد کرد. در اینجا استاد باید در درجه اول با تغافل و بخشش، سپس با تنبیه و هشدار و البته هوشمندی و شفقت، معنویت جوی خود را به راه آورد. در غیر این صورت مباح کردن هر انحراف، سر دادن هر دروغ و نیک شمردن هر خطا نمی‌تواند روشنگری رهرو و استحکام و استقامت راه معنوی را تأمین کند. آیین معنوی راستین باید عشق ناپاک را از عشق پاک جدا کند و راه تقدیس عشق را شفاف نماید و هدایت نیروی عظیم عشق را به سوی حقیقت عشق حقیقی و به جای عشق شهوانی آزاد و غیر اخلاقی قرار دهد.

درک ضرورت یگانگی عاشق با معشوق

از مهم‌ترین ویژگی‌های عشق، تمنای یگانگی است که دل عاشق را از جا می‌کند و او را از خود بی‌خود می‌کند.^{۸۰} و از این رو در عشق زمینی هیچ‌گاه احساس کامیابی دل را نشاط نمی‌بخشد. دوری و ناکامی چه به صورت شکست یا به صورت احساس فاصله در حال وصال، لازمه عشق مجازی و زمینی است؛ زیرا عشقی که حقیقتاً جان آدمی تشنه و شیفته آن است، عشق به خداوند یکتایی است که هستی انسان و همه جهان برای اوست.

با ناکامی در عشق معلوم می‌شود که همه روابط این عالم از نوع من - تو است و عشق رابطه ژرف تری را می‌طلبد. تشنه پیوند نزدیک‌تری به صورت رابطه من - من است. به این معنا که عشق یگانگی میان عاشق و معشوق را تمنا دارد^{۸۱} و این در زمین و در روابط انسانی تحقق پذیر نیست. بلکه تنها در رابطه با خداوندی امکان پذیر است که همه جا از حضور او سرشار بوده و تمام هستی عاشق از اوست.

عاشقی که واقعاً عشق را تجربه می‌کند، معشوق را مالک وجود خود می‌داند^{۸۲} و این مالک حقیقتاً خداوند است. در حقیقت با تجربه عشق زمینی شخص تجربه‌گر احساس می‌کند باید عاشق کسی باشد که وجودش برای اوست و کسی که هم اکنون در مقام معشوقی او قرار گرفته به جای کسی نشسته است که هستی عاشق، سراسر هستی اوست. درک این معنا عاملی آماده‌گر برای کشف عشق الاهی است که زمینه پذیرش خداوند تعالی را برای عشق ورزیدن مهیا می‌سازد. در ادبیات عرفانی بر این ویژگی عشق بسیار تأکید شده است.

جمله معشوق است و عاشق برده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

در مثنوی حکایتی را می‌خوانیم از این قرار که روزی مجنون بیمار می‌شود و طبیبان بر بالین او می‌آیند و درمانش را تشخیص نمی‌دهند تا اینکه طبیبی ماهر می‌آید و درد او را

می‌شناسد و برای درمان، فصادی (حجامت) را پیشنهاد می‌کند. اما مجنون از قبول این شیوه درمانی سرباز می‌زند و در پاسخ می‌گوید:

من بلم^{۸۲} بی زخم ناساید تم عاشقم بر زخم‌ها بر می‌تم
لیک از لیلی وجود من براست این صدف پر از صفات آن در است
ترسم ای فصاد گر فصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی

جواب مجنون این است که من از خود بی‌خودم و اگر می‌بینید که به هر خطری دست می‌زنم و به هر بلایی تن می‌دهم برای لیلی است، ولی اگر برای خودم باشد یک تیغ ساده را هم بر پیکرم نمی‌پذیرم زیرا این هم برای لیلی است و من برای درمان و آسودگی خود این تن را به تیغ جراحی نمی‌سپارم.

وقتی عشق، عاشق را به اینجا می‌رساند او به نیکی درمی‌یابد که معشوق او حقیقتی است که وجود او را پر کرده و همه عالم نیز پر از حضور و جلوه اوست و این تنها معشوق حقیقی است که به هر سو روی گردانی او را می‌بینی.^{۸۲} از این رو برخی از فیلسوفان عشق را دروغ، نوعی بیماری روانی و رؤیایی دست نیافتنی دانسته‌اند. حال اینکه درست گفته‌اند؛ اگر قرار بود عشق آن‌طور که آنها می‌پندارند باشد می‌بایست از زمین و روابط آدمیان فراتر نرود و در جهان کثرت و در روابط محدود و با فاصله انسان‌ها رخ دهد.

با ناکامی در عشق به تدریج حقایقی برای تجربه‌کننده عشق آشکار می‌شود. وی آماده پذیرش معشوقی می‌شود که حواس پنجگانه ظاهری میان‌شان فاصله نیندازد و نزدیک‌تر از این‌ها درک شود. معشوقی که از خود به خود نزدیک‌تر و بیش و پیش از اینکه ما او را بخواهیم، خواهان ما باشد. در این رابطه، درون‌یابی و درک یگانگی عشق حقیقی را تحقق می‌بخشد و عاشق از نور ازلی و سرور ابدی سرشار می‌گردد.

ناکامی و رنج هجران نه تنها موجب می‌شود که تجربه‌گر عشق لزوم یگانگی عاشق و معشوق را دریابد، بلکه حرکتی هم در این زمینه ایجاد می‌کند. «انسان هر چه بیشتر رنج بکشد دوست دارد که خود را از منشأ رنج یعنی هستی خودش آزاد کند... سختی‌ها و محنت‌ها همه مراحل ضروری پاک جانی و مصفا شدن اند... تنها راه رهایی از رنج آن است که بکوشد از نفس خویش به خدا پناه ببرد»^{۸۵}؛ بنابراین تا پیش از کشف عشق الاهی یعنی در عشق مجازی در طرح اول هر چه لذت کمتر باشد، ارتباط با خداوند و درک عشق حقیقی زودتر و کامل‌تر صورت می‌پذیرد و هرچه لذت و کام‌جویی بیشتر باشد ادامه حرکت در راه عشق و گذر از مجاز به حقیقت دشوارتر خواهد شد. گذشته از این که ناکامی پس از لذت ممکن است

اصل راه عشق را مورد تردید و انکار قرار دهد، هم از این رو هجران به صورت سوم یعنی تجربه وصال ناکام برای رشد معنوی خطرناک است و ممکن است قتلگاه عشق شود و خدا کند که از این دست هیچ عشقی به وصال نرسد. و همان طور که دیدیم اشو تنها این نوع از عشق را پیشنهاد می‌کند و درک یگانگی با خداوند را در پی ناکامی‌های جنسی دنبال می‌کند.

زمانی که مرد و زن با عشق به یکدیگر پیوند می‌خورند به دلیل جاذبه عشق و نیاز جنسی در تلاش خلق یک وحدت‌اند. اما این وحدت هرگز اتفاق نمی‌افتد. اگر هم اتفاق بیفتد موقتی و جزئی است که واقعاً فرقی نمی‌کند اتفاق بیفتد یا نه. در حقیقت، بر عکس، این امر اشتیاق بیشتر برای وحدت، نیاز و شوق بیشتر برای وحدت نهایی را به وجود می‌آورد اما هر بار به دنبال انجام آن [رابطه جنسی] ناکامی حاصل می‌شود...^{۸۶} [از این جاست که] عشق یک بینش بزرگ را در اختیار ما قرار می‌دهد و به این دلیل است که من از عشق دفاع می‌کنم. اما به یاد داشته باشید که شما باید از این مرحله بگذرید. تمام حرف من این است که شما باید به فراسوی این مرحله بروید. عشق باید یک وسیله باشد.^{۸۷} ... عشق

۲۰۳

یک تجربه بزرگ است چیزی که موجب می‌شود شما حقیقت مطلق را احساس کنید - اینکه تنها به دنیا آمده‌اید، تنها زندگی می‌کنید و تنها می‌میرید و با هیچ دارویی هم نمی‌توان زهر این تنهایی را از بین برد... انسان باید این تنهایی را درک کند، باید در این تنهایی فرو برود، باید تا اعماق آن برود، ولی همین که به هسته تنهایی‌اش رسید، ناگهان آن تنهایی محو می‌شود، دیگر تنهایی وجود ندارد و آنجا تنها خدا حاضر است. شما تنها هستید چون خدا تنهاست.^{۸۸}

اشو این میل به وحدت را به خوبی دریافته است و به درستی آن را به خداوند و رسیدن به او مربوط می‌سازد، اما مشکل اینجا است که با روابط عشقی و جنسی آزاد، انسان همواره به سوی لذت‌های حسی و زودپای فراخوانده می‌شود و هیچ معنی هم وجود ندارد. انسان باید از یک جا اراده کند و خود را از این هوس‌رانی بازدارد ولی اشو هیچ زمان و مرحله‌ای را مشخص نمی‌کند.

اگر قرار باشد که گذر از لذت‌های جنسی خودبه‌خود پیش بیاید، در حقیقت هیچ گاه بیش نخواهد آمد، مگر اینکه شخص توانایی جنسی خود را از دست بدهد. پس هر بار می‌تواند بگوید شاید این بار به آن تنهایی عمیق و درک توحید برسم. وقتی قید را از لذت‌ها و خوشی‌های در دسترس برداریم به تجارب معنوی امان ظهور نمی‌دهیم. ممکن است برای التیام حالت افسردگی و دلزدگی بعد از این لذت‌ها و خوشی‌های ناپایدار توهمی از خدا بسازیم و بگوییم این حالت دریافت توحید و تنهایی و یکتایی خداست. اما به راستی خدا را تا خدایی نشوی نمی‌توانی بشناسی و برای خدایی شدن راهی جز رهایی از هوس‌ها و آسمانی شدن

وجود ندارد. مگر اینکه خدا را همین لذت و خوشی این جهانی بدانیم^{۸۹} و اشو دقیقاً همین گوساله را می‌پرستد. منظور او از توحید و یکتایی خدا این است که انسان باید کاملاً نسبت به حالت انزوا و تنهایی خود، آگاه باشد و نظاره‌گر این احساس و خود را به هر عنوان فراموش کند و در آن خوشی را احساس کند. اینجا است که تمام امیال آدمی فروکش می‌کند، به پایان می‌رسد و او به هیچ چیز حتی خودش نمی‌اندیشد، چون او به بی‌نفسی و خلأ رسیده است، این همان اوج و عروج معنوی اشو است که خودش تعالی آن را انکار می‌کند.^{۹۰} در اینجا معلوم نیست که اشو چگونه به شاد زیستن توصیه می‌کند. با اینکه خدای او در تنهایی و اندوه و افسردگی و خستگی و دلزدگی خودش را می‌نماید. او چطور توصیه می‌کند که «شادزی! مکاشفه خود از راه می‌رسد.»^{۹۱} یا برعکس «مکاشفه حاصل شاد بودن است.»^{۹۲} ظاهراً او می‌گوید که از این تنهایی هم باید گذشت و دوباره به لذت و کامجویی روی آورد و اجازه نمی‌دهد که کسی در آن اندوه و تنهایی بماند. پس از آن اندوه و بی‌میلی و بی‌اندیشگی قرار گرفتن در وضعیت ناظر بودن را باید آموخت و مراقبه را فرا گرفت و دوباره به سوی لذت و خوشی و شادی بازگشت که مطلوب و معشوق حقیقی همین جاست!

کشف انس در حجاب سوز

در سوز هجران و درد فراق است که عاشق حضور کسی را احساس می‌کند. مهربانی بسیار نزدیک، با آغوشی گشوده از عشق و پذیرش حاضر است و می‌توان صمیمی و راحت، حتی راحت‌تر از خود با او سخن گفت. کسی که اگر کلمات کم بیاورند بی‌زبان هم حرف دل را می‌شنود و درد را التیام می‌بخشد زیرا درمان و درمانگر خود اوست.^{۹۳} نام و یاد او مرهم و شفای^{۹۴} دل‌های سوخته و قلب‌های جاری شده از چشمان است.

درد مقدمه یادآوری و تذکر است و یادآوری در مقابل غفلت قرار دارد. بنابراین با دردمندی و سوز دل است که غفلت‌ها زدوده می‌شود و نور معرفت و یاد او در دل راه پیدا می‌کند. در سوز و گداز است که چشمه زلال آگاهی می‌جوشد و در ظلمات است که آب حیات پیدا می‌شود. خداوند با دل‌های سختی که غبار غفلت آنها را فرا گرفته وداع کرده است و به قلب‌های صاف و زلال سلام می‌کند^{۹۵} او در دل‌های شکسته مأوا می‌گزیند و دل عاشق شکسته‌ترین دل‌ها است. با این دل شکسته است که عشق را در ناب‌ترین وضعیت و ساده‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین چهره‌اش مشاهده می‌کند. به این ترتیب با سوز و گداز، انس از دست‌رفته به خداوند باز می‌گردد و دل و جان از نور و سرور سرشار می‌شود همان‌طور که از تاریکی و اندوه پر شده بود.

اشو نیز از اندوه عشق سخن به میان می آورد:

عشق خود مستعد ایجاد اندوه است طوری که هر چه بزرگتر باشد، اندوه آن نیز بزرگتر خواهد بود. عشق دری به سوی خدا باز می کند. دو قلب به هم نزدیک می شوند، خیلی خیلی نزدیک، اما آنها در این نزدیکی می توانند جدایی را ببینند و این اندوهبار است.^{۹۶}

اما راه حل او مبنی بر جمع میان عشق و مراقبه به اینجا می رسد که می گوید:

در فعالیت جنسی نیز به همین صورت درد و رنج وجود دارد. فعالیت جنسی نشان می دهد که انسان همیشه زخمی و مهجور است و هرگز نمی تواند از طریق عمل جنسی به اوج لذت برسد. این وضعیت انسان را به رسیدن به دیگری می خواند اما او بار دیگر به خودش برمی گردد و تا زمانی که آرزوی رسیدن به وحدت ادامه یابد ناراحتی هم تداوم می یابد.^{۹۷}... بگذارید اندوه شما در عشق زیارتی در نیایش باشد. بگذارید این تجربه اندوه یک مراقبه بزرگ و عمیق باشد. اول شما باید خود را در درون وجودتان حل کنید. شما نمی توانید آن را در انسان دیگر حل کنید. این حالت برگشت پذیر است. فقط برای یک لحظه می توانید حالت فراموشی را به وجود آورید. پس فعالیت جنسی هم مثل الکل، مثل الکل طبیعی عمل می کند.^{۹۸}

۲۰۵

اشو در عشق و رابطه جنسی فاصله را می بیند و حزن و اندوه را کاملاً طبیعی می داند و البته آن را مبارک معرفی می کند. او روابط جنسی را و عشق شهوانی را آزاد اعلام می کند تا به این اندوه برسد و سپس می گوید این اندوه را جدی بگیرد، میل به وحدت و رهایی از تنهایی انسان را به رابطه و به عشقی فرامی خواند، اما اوج این رابطه برای لحظه ای او را از خود بی خود می کند، مثل مشروبات الکلی که از طریق شیمیایی آدمی را از خود بی خود می کند. رابطه جنسی و عشق جنسی نیز برای لحظه ای اما از راه طبیعی و نه شیمیایی این کار را می کند. باید چنین شود تا انسان به فکر راهی دیگر برای حل این مشکل بیفتد. البته او هشدار می دهد که هر بار. این میل شدیدتر می شود و اینجا است که باید به چاره ای اندیشید. او اذعان می کند که این سراب است، حالتی عرفانی اما از دست رفتنی و برگشت پذیر که گاهی را نمی گشاید. توصیه اشو این است که بارها و بارها رابطه جنسی را تکرار کنید و هر بار از فرصت به درون بازگشتن استفاده کنید تا بتوانید بالاخره در ژرفای این تنهایی خدای یکتا را بیابید!

او توضیح نمی دهد کسی که برای شهواتش حد تعریف شده ای ندارد چگونه به طور طبیعی از این لذت در دسترس صرف نظر می کند. بلکه رهایی شهوات نتیجه ای برعکس دارد و شخص نسبت به این لذات شرطی می شود و در یک تسلسل لذت طلبی می افتد و همواره وحشی تر، هوس ران تر و حیوانی تر خواهد شد یا اینکه از این رنج های پس از لذت و

اندوه‌های بعد از شادی به شدت سرخورده و افسرده می‌شود و به پوچی و بی‌معنایی می‌رسد؛ بنابراین آیا راهی جز این هست که حریمی برای جاده قرار داده شود تا بیراهه از راه باز شناخته شود؟ و آیا انسان نباید در جایی غیر از لذت طلبی افسار گسیخته و خوشی‌خواهی پوچ در جست‌وجوی خویشتن و خداوند برآید؟ این راهی است که تربیت عرفانی در اسلام ارایه داده است که از همان آغاز مهار عشق و روابط جنسی را توصیه می‌کند و در صورت قرار گرفتن عشق و سکس در چارچوب روابط خانوادگی، مهارت در پایداری بر عشق را سر مشق می‌سازد.

اندوه پس از عشق فرصت مبارکی است^{۹۹} اما نه برای کسی که خود را به هوس‌ها و امیال سپرده و اکنون سرد و سست شده است؛ بلکه برای کسی که آتش اشتیاق در او شعله‌ور بوده است و لحظه‌ای تفکر و جهت‌دهی نیروی عظیمی را در او شکوفا می‌سازد: به همین دلیل مهار عشق دشوار و خودداری و عفت کارسنگینی است؛ زیرا نیروهای باشکوه و بزرگی را در درون انسان شکوفا و فعال می‌سازد. برای رسیدن به عشق الهی باید از خود گذشت و خود را حل و محو کرد اما این محو شدن با رها کردن هوس‌ها تحقق نمی‌یابد. برای رسیدن به خدا باید از خود گذشت ولی این بی‌نفسی با نظاره محض افکار و امیال صورت نمی‌گیرد. راه درست عشق ورزی از میان برداشتن نفس است، نه تعطیل کردن تفکر، باید اراده و امیال خود را پیش خداوند قربانی کرد تا او آدمی و هستی‌اش را بپذیرد. باید خود را به او بدهد تا خدا خود را در او بیارد و جاری سازد و جاننش را از نور و حضور خود لبریز سازد.

عفت کیمیای مقدس

عشق در طرح نخست و پیش از کشف عشق الهی از خودخواهی و نفس‌پرستی خالی نیست و هرچند بسیار پاک به نظر آید، لذت‌طلبی‌ها و شهوترانی‌هایی را در خود پنهان دارد. برای همین نیازمند مهار و تطهیر است و باید تقدیس شود. با مهار عشق، در حقیقت عشق از نفسانیت خالی می‌شود و نفس در آن می‌میرد و عشق خالص می‌ماند. بردباری و خودداری و رنج و سختی آن، عشق را و نیز عاشق را تهذیب می‌کند. اگر چه در آغاز عشقی حرام باشد اما با مهار و عفت‌ورزی، روی عشق و دل عاشق از حرام به حرم می‌گردد و به حریم اسرار الهی راه می‌یابد. شاهد اسراری می‌شود که از نظرها پنهان بوده است و کلیدش عشق ناب است؛ از این رو رسول اکرم (ص) فرمودند:

مَنْ عَشَقَّ وَ عَفَّ وَ كَتَمَ ثُمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِيداً.^{۱۰۰}

کسی که عاشق شود و خود داری ورزد و بپوشاند سپس بمیرد، شهید است. این شهادت، شهادت اکبر است که در جهاد اکبر یعنی جهاد با نفس نصیب مجاهدان راه خدا می‌شود. چنان‌که در حدیث معراج درباره اولیای خدا فرمود:

مردمان در عمرشان یک بار می‌میرند. اما آنها روزی هفتاد بار در اثر مجاهده بانفس و مخالفت با هوس‌ها مرگ را تجربه می‌کنند.

و بدون تردید تولد را و گذر از این جهان و دیدار خدا و اسرار پنهان هستی و زندگی را که امام علی (ع) فرمود:

اگر همه حجاب‌ها را برگیرند بر آگاهی و یقینم افزوده نمی‌شود.

عشق در طرح نخست نوعی آزمون ابراهیمی است. آزمون به قربانگاه رفتن و قربانی کردن. فروپوشیدن عشق و مهار آن یعنی آتش را در دست گرفتن و از دل بیرون انداختن؛ اما به راستی این آتش که با اختیار نیامده است تا با اختیار رود. پس نمی‌توان این آتش را از دل بیرون راند. راز عشق غفیف همین جاست. دقیقاً وقتی که شخص عزم عفت کند، برای مهار عشقش قیام می‌کند، و نفس خویش را به قربانگاه می‌برد، قربانی او قبول شده و ندایی از ژرفای جان برمی‌آید که او را به سوی خود می‌خواند. ندایی که می‌گوید این آتش به دست تو تقدیس شد و شایستگی خداوند را پیدا کرد تو این عشق را به پلیدی نیالودی پس بگذار در دلت بماند که عشق تو، که دلت، برگزیده شد و این دل خانه خدا گردید.

آری عشق را نمی‌توان از دل بیرون راند، همان طور که تیغ، گلیوی اسماعیل را نبرد. چون به محض شکل گرفتن عزم نیک، به او خواهی رسید و او از نزدیک‌ترین‌ها است و راهش کوتاه.^{۱۰۱} عفت‌ورزی در عشق‌های ناپاک موجب تقدیس عشق است و اگر عشق مقدس شود آنگاه معشوق حقیقی پرده از روی می‌اندازد و عشق خاک آلودی که از زمین سردرآورده بود، پاک و طاهر به آسمان‌ها پرمی‌کشد و روح آدمی را بالا می‌برد.^{۱۰۲}

وقتی که عشق در دل پنهان داشته می‌شود همانند آتش، پلیدی‌های درون را می‌سوزاند و هر آنچه الهی است را باقی می‌گذارد و سرانجام معشوق حقیقی کشف می‌شود. عشق در طرح نخست که آشکار یا پنهان، کامجویی و خودخواهی را همراه دارد اگر کمی نگه داشته شود دگرگونی عظیمی در انسان پدید می‌آورد، در حالی که خودش پاک و پیراسته می‌شود، تمام هستی آدمی را نیز تقدیس می‌کند.

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

عشق شهوانی و نیروی جنسی حامل انرژی بالایی است و بدون تردید از آن نیلوفری هزار برگ خواهد رویید اما نه با رها کردن این نیرو و سردی و افسردگی پس از آن بلکه - این طور توان شخص فروکاهیده می‌شود، رمقی برای سیر به سوی خداوند باقی نمی‌ماند - با کمی بردباری و خودداری این انرژی به طور فزاینده‌ای تراکم یافته، قدرتمند می‌شود و به نور و نیروی بی‌کران مبدل می‌گردد. صد البته مهار و به کارگیری این نیروی عظیم دشوار است. نیرویی که انسان را به چیز دیگری تبدیل می‌کند و آمادگی برقراری پیوند با خداوند و احساس راستین یگانگی با او را ایجاد می‌کند. چنین کسی خداوند را به تماشاخانه دل می‌آورد و پرده از حسن و لطف و جمال او برمی‌گیرد.

در حالی که برهم نهادن گوشه چشم، بصیرت‌های سنگت‌انگیز درون را می‌گشاید و روشنی می‌بخشد^۳، مهار کردن زیانه‌های سرکش و سوزان عشق چه انقلابی در درون برپا خواهد ساخت؟ و به راستی چه چیزی غیر از عشق می‌تواند بشر خاکی را به انسان خدایی متحول سازد؟ آیا در سکس آزاد این تحول تحقق می‌یابد، یا با خودداری و فروپوشاندن عشق و بازگرداندن نیروی عظیم عشق به درون برای خودکاوای و خودسازی؟

بدون تردید با رها کردن عشق جنسی به لذتی جسمانی می‌رسیم و بر اثر تکرار این رفتار نسبت به آن شرطی می‌شویم و به محض برانگیخته شدن تمایلات شهوانی یا عشق جنسی به سوی آن حرکت می‌کنیم؛ چون هیچ خط قرمزی وجود ندارد، هیچ چراغی در این راه روشن نیست تا بیراهه از راه بازشناخته شود. فقط هنگامی که رمقی باقی نمی‌ماند و نیروی زیادی در کار نیست به درون‌کاوای می‌پردازیم و آن هم به راستی خودکاوای نیست، استراحتی برای بازگشت مجدد به لذت زودپاب و زودگذر حسی است. به راستی چقدر فاصله است بین این کاوش سست و بی‌رمق و ژرف پرانرژی در خویشتن در پی مهار هوس و خودداری از رهایی عشق جنسی. نیروی عشق و انرژی جنسی مهار می‌شود و وقتی به درون باز می‌گردد به طور معجزه‌آسایی برکت و افزایش می‌یابد و انسان را بسیار نیرومند و با بصیرت و وضعیت آرامش پایدار، شادمانی عمیق، احساس رضایت و اقتدار و روشن‌بینی را ایجاد می‌کند. چنانکه خدا را می‌تواند ببیند و عشق حقیقی را در دیدار با معشوق حقیقی کشف نماید.

وقتی انسان خواسته‌های هوس خویش را بی‌پروا ارضا می‌کند، لذت حاصل از آن انسان را به گردابی از لذت طلبی فرومی‌کشد که هر بار بیرون آمدن از آن سخت‌تر می‌شود. زیاده‌خواهی اشو در لذت‌های این جهانی در سال‌های آخر عمرش هنوز پایان نگرفته بود.

هنگام اقامت در امریکا، نود رلزریز داشت که بعضی از قسمت‌هایش طلاکاری شده بود. مدیر برنامه‌هایش در پاسخ به این پرسش که چرا اشو این تعداد ماشین دارد اعلام کرده بود: او بسیار ماشین دوست دارد و می‌خواهد تعداد این خودروها را به سیصدوست و پنج دستگاه برساند تا برای هر روز سال یک ماشین داشته باشد.^{۱۰۴}

عشق مجازی در طرح دوم

پس از کشف عشق الاهی و برداشتن اولین گام در به اختیار آوردن عشق، نوبت به عشق مجازی در طرح دوم می‌رسد و آن پرورش عشق و پایداری و استقامت در عشق‌ورزی است؛ تا به این ترتیب بیاموزیم که چگونه عشق الاهی را در فراز و فرودهای زندگی از یاد نبریم و همواره بر آن پایدار بمانیم. بسیاری از مردم عشق الاهی را تجربه می‌کنند اما مهارت نگهداری و پایداری بر آن را ندارند. آفت بزرگ دنیا و زندگی در این جهان غفلت و از یاد بردن است. امور عظیم برای ما عادی و تکراری می‌شود و عظمت آنها از نظرمان می‌رود. مسائل خطیر و حساس، پیش پا افتاده می‌شوند و اهمیت خود را از دست می‌دهند. عشق پروردگار هم از این روند خارج نیست. هرچند توفیق کشف آن را بیاییم در گیرودار روزمرگی‌ها آن را از یاد می‌بریم و فراموش می‌کنیم.

برای ما که در این دنیا به سرمی‌بریم و با حواس ظاهری و نیازهای مادی سرگرم هستیم، خدای نامحسوس از یاد رفتنی است. به این خاطر خداوند نشانه‌های خویش را در عالم گسترانده تا این غفلت‌ها را بزداید و فراموشی‌ها را در جاری زلال آیات و نشانه‌ها بشوید. برای قدرتش، زیبایی‌اش، بخشش‌اش و همه جلوه‌های کمالش آیات و نشانه‌هایی را متجلی نموده و مودت و عشق میان همسران را نیز نشانه‌ای روشن برای عشق خویش قرار داده است؛ تا قطره‌ای از عشق او را احساس کنیم، برای او و به یاد او عشق بورزیم. بنابراین

از نشانه‌ها و آیات خداوند مهربان این است که از شما برای تان همسرانی آفرید تا با آنها آرامش گیرید و عشق و محبت را در میان تان قرار داد. به راستی که در این‌ها نشانه‌هایی برای اندیشمندان است.^{۱۰۵}

در پیوند زناشویی و رابطه همسری عشقی قرار داده شده که کارگاه پایداری در عشق الاهی است. وقتی زن و مرد یا دختر و پسر که رابطه همسری دارند، عشق و کشش به یکدیگر را احساس می‌کنند، لازم است آن را با لطف و نرمی بپذیرند و در قلب و تن خویش جریان دهند و در حالی که غرق این احساس شورانگیزند، به مبدأ این عشق بپندیشند و کشش و جذب الاهی را به یادآورند. بدانند این نیاز و ارضا و لذت در برابر نیاز به او و احساس

رضایت از رابطه با او و لذت از پیوند با خداوند بسیار ناچیز است و این تنها پرتویی از آن خورشید هستی‌بخش است که از روزنه وجود آفریده‌ای کوچک در آقیانوس آفرینش بر دل او تابیده است.

وقتی انسان به جای اینکه در این پرتو محدود اسیر شود، از این روزنه سر برکشد و خورشید را بنگرد، آن گاه تمام هستی را روشن و سرشار از عشق می‌بیند، با درک حضور خداوندگار عشق و رحمت، تمام آیات و نشانه‌ها علامت عشق می‌شود و ژرفای این سخن را درمی‌یابد که «حقیقتاً آسمان‌ها با عشق برپاست.»^{۱۰۶} در این صورت عشق همسری معنایی عظیم و مقدس پیدا می‌کند و ارضا‌کننده‌تر، لذت‌بخش‌تر و پایدارتر می‌ماند. تماشای عشق همسری به منزله آینه‌ای است که عشق الاهی در آن انعکاس می‌یابد و گره خوردن این عشق زمینی با عشق آسمانی رابطه شخص را با هر دو عشق مستحکم‌تر می‌سازد؛ زیرا برای موجودی که با پاره‌ای از زمین و پرتوی از آسمان سرشته شده است و تن خاکی و روحی افلاکی دارد، نه عشق زمینی به تنهایی رضایت‌بخش است و نه عشق آسمانی محض نشاط‌انگیز و پایدار می‌ماند. برای کامیابی و پایداری در عشق تعادل و استقامت لازم است و این تعادل با ترکیبی از عشق حقیقی و مجازی و اهداف معقول زندگی، نظیر گسترش روابط اجتماعی و تداوم نسل ایجاد می‌شود و در سایه این تعادل هم عشق حقیقی پایدار می‌ماند و هم عشق مجازی متعهدانه می‌شود.

پروردگار نه تنها آتش عشق و مودت میان همسران را در پرتو عشق و رحمت خویش برافروخت و از حرارت آن روح انسان را گرمی و هیجان بخشید، بلکه تداوم نسل بشر را نیز در همین عشق‌ورزی قرار داد، تا فراموش نکنند که از رحمت و عشق آفریده شده‌اند و به سوی آن باز خواهند گشت. همان‌طور که روح انسان از خداست و جلوه رحمت گسترده‌ای است که آفرینش و کمال موجودات را رقم زده،^{۱۰۷} جسم انسان هم محصول بارقه‌ای از عشق اوست که زن و مرد را به هم رسانده است. بدنی که از عشق پدید می‌آید می‌تواند با روحی همراه شود که از تجلی عشق الاهی است و هر چه این عشق ناب‌تر باشد و تن پاک‌تر منعقد شود، پذیرای روحی زلال‌تر و زیباتر می‌شود.

اشو به دنبال نفی خانواده و تعریف کمونی که روابط سکس و عشق جنسی در آن آزاد است، تداوم نسل را به عهده لوله‌های آزمایشگاهی واگذاشته، با الهام از هاکسلی در کتاب دنیای متهور نو می‌گوید:

تلقیح مصنوعی تنها شیوه علمی برای داشتن بهترین اولاد است. ما باید این اندیشه کهنه را از سرمان بیندازیم که می‌گوید «من پدر هستم». ما باید این اندیشه را خلق کنیم که «من بهترین فرزند را انتخاب کرده‌ام».

به این طریق باید ارزش‌ها را دگرگون کرد... انسان می‌خواهد بچه‌دار شود و اگر واقعاً عاشق بچه باشد، دوست دارد حتی الامکان بهترین بچه را داشته باشد؛ بنابراین دیگر نباید نگران باشد که چه کسی اسپرم و چه کسی زهدان خود را برای پرورش جنین در اختیار قرار می‌دهد.^{۱۰۸} به این ترتیب «چون کودک از طریق آمیزش جنسی به عمل نمی‌آید، آمیزش جنسی به صورت کام‌جویی و لذتی محض در می‌آید و دیگر هیچ مسئولیت یا خطری با آن همراه نیست.»^{۱۰۹} به این صورت آنچه می‌توانست به طور طبیعی مهار رفتار جنسی بی‌قاعده باشد، از میان برداشته می‌شود و اشو به خدایش می‌رسد!

جمع دو طرح در یک رابطه

تفکیک بین دو طرح عشق مجازی به معنای تجربه دو مورد متفاوت در رابطه عاشقانه نیست، بلکه تنها به معنای تماشای دو چهره عشق و دو رابطه عاشقانه است که در رابطه با یک معشوق هم می‌تواند رخ دهد. مثلاً دختر و پسری که می‌خواهند با هم ازدواج کنند، مدتی که طول می‌کشد تا آنها به هم برسند و در این زمان سوز هجران و درد فراق را تجربه می‌کنند در واقع آزمودن عشق در طرح اول است. پس از پیوند زناشویی عشق در طرح دوم را تجربه می‌کنند؛ البته در صورتی که در دوره فراق و جدایی به کشف عشق حقیقی نایل شوند و پس از پیوند، همراه با کشف و پیدایش عشق حقیقی، به کسب تجربه و تمرین پایداری در عشق حقیقی در صورت عشق مجازی بپردازند و بدین‌سان عشق مجازی در طرح دوم را بیازمایند. در این شرایط عشق آنها سایه‌ای از عشق حقیقی و الهی خواهد بود و «وصال در عشق حقیقی عاشق را با جمال و کمال بیشتر آشنا می‌کند.»^{۱۱۰}؛ از این روی پیوندی که همراه با کشف عشق حقیقی باشد دو عاشق را بسان آینه‌ای خدانما در برابر هم قرار می‌دهد و در یکدیگر جمال و کمال حق را به تماشا می‌نشینند و می‌توانند عشقی ریشه‌دار و پایدار را تجربه کنند. در این صورت با اینکه هوس خود را به طور متعادل برآورده می‌کنند، قلب‌شان را با عشقی الهی مأنوس‌تر می‌سازند. این عشق نردبانی است که برای سیر به آسمان در زمین نسب شده و سنت لازم کسی است که به معراج رفت و کامل‌ترین سیر آسمانی را تجربه کرد.^{۱۱۱} اما اشو این راه را نشناخته و این پل را برای پیروانش شکسته است. او خدا را در

زمین خلاصه کرده و در حد لذت و خوشی ناپایدار این جهانی فروکاهیده است. سیر معنوی انسان را به سوی مردابی قرار داده است که امید واهی به رویش نیلوفر در آن دارد. حال اینکه نیلوفر هزار برگ رویدده و تمام جهان‌های مادی و معنوی پر از رنگ و بوی اوست و عاشقان کویش ندای

عمیت عین لاتراک^{۱۱۲}

کور باد چشمی که تو ار نبیند.

سرداده‌اند. آزمودن عشق مجازی در دو طرح با یک معشوق در فرهنگ‌هایی امکان دارد که بین آشنایی و پیوند فاصله‌ای را تعریف کرده‌اند و عشق و وصال یکی نیست. در حقیقت فرصتی می‌دهند تا نهال عشق کمی ریشه بگیرد و به اصل خود نزدیک شود، آن گاه وصل فرارسد؛ زیرا دست نیافتنی بودن و عزت و غرور معشوق جذابیت آور و دلریاست.^{۱۱۳} در فرهنگ‌هایی که بین خواستن و رسیدن فاصله‌ای نیست، این فرصت تباه و وصال به راستی قتلگاه عشق می‌گردد. طرفین زمان کشف یکدیگر و درک معنا و شکوه عشق میان خودشان و رسیدن به عشق حقیقی را از دست می‌دهند و نمی‌توانند با درک عمیق نیاز به یکدیگر و انتظار وصال، به اوج عشق ورزی و نهایت لذت پیوند برسند و با این تجربه در عشق پروردگارشان شناور شوند.

بدون تردید لذت‌ها و کامیابی‌های این جهان می‌تواند پنجره‌ای به روی خداوند و لطف بی‌پایان و عشق بی‌کران او باشد؛ اما در صورتی که در سطح این لذت‌ها و بهره‌های دنیایی نمایم و آنها را هدف قرار ندهیم، بلکه خدا را بخواهیم و آنچه او می‌خواهد را مشتاقانه بپذیریم. محنتش را با عشق تحمل کنیم و از نعمتش محتاجانه بهره‌مند شویم. نه در لذت چنان غرق شویم که عظمت و جلالش فراموش شود و نه چنان بر خود تنگ بگیریم که لطف و رحمتش از یاد رود.

اشو عشق ورزی افسارگستخته و بی‌قید را مایه شکوفایی نیروهای درون معرفی می‌کند و همین‌طور یله و بی‌مهابا، مایه رسیدن به خداوند خویش می‌داند. «تاترا فیلسوف بزرگ شرقی، آمیزش را مقدس و مهم‌ترین انرژی حیات می‌خواند. کل دگرگونی قرار است از طریق این انرژی اتفاق بیفتد.»^{۱۱۴}

در حالی که عشق انرژی است و اگر آن را رها کند کاهش می‌یابد، به اتمام می‌رسد و فرسوده می‌گردد؛ اما با حفظ آن می‌توان خود را دگرگون کرد. اگر شخص بتواند کمی عشق و شور درونی را پنهان دارد و آن را با جان خود بیامیزد هم عشقش ناب‌تر و نورانی‌تر می‌شود و

هم خودش نیرومندتر و زلال‌تر می‌شود. عشق آتش است و از اینکه دغدغه ایجاد می‌کند نباید ترسید. اگر این آتش در درون نگه داشته شود ناخالصی‌ها را ذوب می‌کند و به عشق خالصی که به معشوق حقیقی رسیده تبدیل می‌شود و به تمام هستی که جلوه حق تعالی است عشق می‌ورزد. نه اینکه تحمل معشوق خود را نیز نداشته باشد و از آن خسته و رانده شود.

در صورت نگه داشتن عشق از هرزه‌گردی و پایداری در عشق همسری است که مرزهای موهوم از بین می‌رود و به وسعت آسمان‌ها و زمین گسترش پیدا می‌کند و به راستی سرای خداوند می‌شود و نور او به جلوه تمام، تجلی می‌کند. بی‌وقفه رها کردن عشق یعنی از دست دادن این کیمیا پیش از آنکه هستی‌مان را به زر ناب مبدل سازد. عشق زمینی مقدمه عشق آسمانی است به شرط اینکه این کیمیا کارگر شود.

سردی و گرمی عشق

۲۱۳

پس از اینکه عشق درون انسان را کیمیا کرد و او را به عشق حقیقی نزدیک ساخت، نوبت به ریشه‌دار کردن و پایدار نمودن عشق می‌رسد. یکی از امور مهمی که در عشق زمینی باید فراگرفت توان کنار آمدن با سردی و گرمی عشق و مهارت گذر از پستی و بلندی‌های آن است. و انسان نباید پندارد که این سردی و گرمی، وصف عشق زمینی است و عشق الهی را با فراز و فرود چه کار که آن معشوق بی‌نقص همواره در فراز است و عشقش به سردی نمی‌گراید. نکته این است که سردی و گرمی و قبض و بسط نه وصف عشق که شرح حال عاشق است و او تا در زمین است چه اسیر عشق زمینی باشد و چه آزاد شده عشق الهی، اوج و افول را تجربه می‌کند و باید مهارت عبور از این بحران‌ها را به دست آورد.

در دنیایی که زمین و آسمانش زمستان و بهار را می‌بیند دل‌ها نیز حال و هوای خزان و بهار را به خود می‌گیرد. با عشق ملموس زمینی و تمرین پایداری در آن، می‌آموزیم که چه طور اقبال و ادبار قلب^{۱۱۵} را با هم جمع کنیم و روح را در حضور معشوق ازلی غرق سازیم. هم از این رو رسول اکرم فرمودند:

طلاق مقبوض‌ترین حلال نزد خداوند است.^{۱۱۶}

زیرا کناره گرفتن و عرصه را خالی کردن از ضعف است و کنار آمدن و ماندن، قدرت. البته مسلماً منظورشان این نبوده که زندگی را بدون عشق ادامه دهید. بلکه دلالت این فرمایش بر این است که سزاوار است پیوند زناشویی را که انباشته از آیات مودت و رحمت است حفظ کند و با زنده نگه داشتن عشق زندگی را استمرار بخشید.

برای کسی که ژرفای عشق الهی را درک کرده و از عشق در طرح اول گذشته است، پایداری در عشق مجازی سهل است. در گرما و شور عشق زمینی که آیات رحمت و مودت است معشوق ازلی را می‌بیند و آن گاه که عشقش به سردی می‌گراید هوشیار می‌شود که خداوند و عشق او را از یاد برده و عشق الاهییش فرود آمده است. پس کاهش و تنشی که در عشق زمینی‌اش پدید می‌آید تذکری است تا به قلبش بازگردد و عشق حقیقی را به یاد آورد. به محض این یادآوری و احیای دل، عشق زمینی‌اش نیز از جز به مد برمی‌آید و پرشور موج می‌زند. بدین‌سان عشق زمینی در طرح دوم راهی می‌شود برای تمرین و مهارت در پایداری عشق ورزی.

اشو می‌پندارد در اثر تداوم، عشقی مصنوعی و پلاستیکی پدید می‌آید. عشقی که زنده نیست و مثل گل‌های مصنوعی روح و حیات ندارد.^{۱۱۷} استدلال او این است که انسان اگر تغییر کند و روبه رشد باشد نسبت‌هایش عوض می‌شود. «اگر کسی تغییر کند، سازگاری گسبخته می‌شود.»^{۱۱۸} بنابراین انسان زنده رشد می‌کند و تغییر می‌یابد، پس عشقش نیز باید عوض شود. در حالی‌که این تحول، یک تحول درونی است کسی که این تحول را تجربه می‌کند ادراکات و زندگی‌اش سطح برتر می‌یابد و نسبت‌های گذشته‌اش کیفیت دیگری پیدا می‌کند. چنین شخصی از همسر خود تنها به جهت تکرار و تداوم رابطه خسته و سرد نمی‌شود، خدا را در این جلوه‌اش می‌بیند و می‌تواند هر روز و هر لحظه از منظری تازه به همسر خود بنگرد گویی او را برای اولین بار دیده و از نو او را کشف می‌کند. چون خداوند هر لحظه جلوه‌ای تازه می‌نماید و لطف و حسن و قدرت و رحمت و جذبه و جلالش پایان و نهایت ندارد. کسی که او را بیابد جهان را و عشقش را همواره تازه و تازه‌تر می‌یابد و از شور و شادمانی سرشار می‌شود.

اشو افزایش و تورم عشق جنسی را توصیه می‌کند در حالی‌که «تورم آمیزش جنسی مثل تورم پول در بازار به کاهش ارزش می‌انجامد.»^{۱۱۹} در این صورت نمی‌توان در این وضعیت ارزش‌های والای عشق را درک کرد و باعث سرد و گرمی و اوج و افول در عشق و رابطه طبیعی خواهد شد. با محدودیت و مهار عشق که ژرفای آن در رابطه زناشویی است می‌توان به اسرار آیات مودت و رحمت پی‌برد و خداوند را با صد هزار جلوه تماشا کرد. در این صورت اما عشق همواره گرم و پر شور خواهد بود و سردی و افسردگی و خستگی بسیار سطحی، گذرا و از بین رفتنی خواهد بود.

اشو از دیدن این زرفای عشق محروم است زیرا خدای حقیقی را کنار گذاشته، بر آستان هوس سجده آورده و رابطه همسری را از شکوه الاهی تهی کرده است؛ از این رو روابط ناپایدار و دور از پیوند عمیق همسری را توصیه می‌کند، در حد عشقی سست و در سطح لذت و شادی را تجربه می‌کند و از لذت و شادمانی عمیق و پایدار و روبه افزایش عاشقان و غفیف و وفادار بی‌خبر است. او از همسری، زنی همشه در دسترس و مردی همیشه آماده می‌فهمد و از این رو آن را مذمت می‌کند، روابطی آزاد با کسانی که همیشه در دسترس نبوده و نیستند و بوی تازگی می‌دهند را توصیه می‌کند.

عاشق باش. اما نباید فکر کنی بلافاصله زنی در دسترس تو خواهد بود چنین انتظاری نباید داشت. زن را فقط به مرتبه همسر بودن تنزل نده. تنها آن گاه در خطر زندگی خواهی کرد. مرد را هم فقط به شوهر تنزل نده. چون شوهر مفهوم زیبایی نیست. اجازه دهید مردتان مرد و زنان زن باقی بماند و فردای‌تان را قابل پیش بینی نکنید.»^{۱۲۰}

اشو از مشاهده تازگی جلوه‌های نامحدود خداوند در آینه وجود همسر و تجربه شور و هیجان و لذت این تماشا محروم است؛ از این رو تعلق میان گسیختگی و پیوند روابط عاشقانه را جایگزین این شور و هیجان معنا بخش و روبه آسمان می‌کند.

مهارت‌های عشق‌ورزی

وقتی عشق زناشویی در پیوند با عشق نامحدود حقیقی درک شود، آن گاه تمام روابط عاشقانه میان زن و مرد معانی ژرف و نامتناهی خواهند یافت. نوازش‌ها و بوسه‌هاشان عبادت، هر نگاه و لبخند عاشقانه‌شان برترین صدقه و هم‌آغوشی و عشق‌ورزی‌شان فوران عشق و نور خداوند است. حال چگونه ممکن است از این بوسه، نگاه، لبخند و عشق‌ورزی خسته شد. اینجا هفت آسمان معنا، روشنائی و تجلی حضور دارد و عشقی که به عشق الاهی متصل شده است تا ابد تازه و گرم و شورانگیز خواهد بود. و به بیان دقیق‌تر خواهد شد؛ زیرا عشقی در حرکت نو شونده و پر ظرفیت است. عشقی که همانند قطره‌ای در آغوش اقیانوس افتاده، از حد و مرز خود فراتر رفته و به دریایی بی‌کران تبدیل شده است.

قطره دریاست اگر با دریاست و دریا دریاست و دریا دریاست

این عشق سرشار از صداقت و وفاداری است عشقی که عاشق را از هر کس دیگر بی‌نیاز می‌کند. عشقی که عشق به تمام هستی و جهان و انسان‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد. این عشق معنوی آن قدر ارضا کننده است که دیگر هوسی را در عاشق باقی نمی‌گذارد، تمام وجودش را با رحمت گسترده خداوند یکی می‌سازد و از عشق لبریز می‌کند.

اشو نیز به روابط هوس‌ناک خود و پیروانش جنبه‌ای معنوی می‌دهد، که البته از ستایش انرژی جنسی و پرستش شادی و لذت آن چندان فراتر نمی‌رود.

ناترا می‌گوید قبل از عشق‌بازی با یک زن یا یک مرد، ابتدا دعا کن زیرا در اینجا دیدار ملکوتی انرژی‌ها در راه است. خدا تو را احاطه خواهد کرد. هر جا دو عاشق هست، خدا آنجا است. هر جا که انرژی‌های دو عاشق به هم می‌رسند و به هم می‌آمیزند زندگی آنجا است. زنده به شایسته‌ترین وجه، خدا تو را احاطه می‌کند. کلیساها خالی‌اند و کابین‌های عشق مملو از خدایند.^{۱۲۱}

بدون تردید عشق جنسی که به عشق حقیقی متصل شده است بدن زن و مرد را برای یکدیگر به محراب عبادت و یاد خداوند تبدیل می‌کند. هم از این رو محترم است و در تعالیم اسلامی توصیه شده است که پاکیزه، آراسته، با طهارت کامل و با یاد خداوند به حریم رابطه عاشقانه وارد شوید. چنان که گویی به معبد و محراب عبادت می‌روید. تن عبادتگاهی است که روح در آن به عبادت معشوق ازلی گماشته می‌شوند و در رابطه عاشقانه‌ای که دو روح به هم نزدیک می‌شوند، عطر یگانگی و اتحاد را استشمام می‌کنند، تن هر کدام معبد روح دیگری است و جایگاه پاک و مقدس برای یاد خداوند و تسبیح و ستایش و شکرگذاری از او. در این رابطه لذت هدف نیست، لذت پاداش این همه معرفت و عبادت و شکرگذاری است. لذتی که بدون هدف گیری می‌آید، بسیار سرورانگیز و لذت‌بخش است. پس از اتمام، روح ارضا شده چنان اوجی گرفته است که هیچ اقول و پایانی را احساس نمی‌کند. در این رابطه تن‌ها و روح‌ها، پیوند با خدا و عبادت و یاد و سپاس او هدف بود و او همواره هست و حضورش هیچ‌گاه به غیبت و نورش به ظلمت تغییر نمی‌کند. تا او هست عبادت هست، عشق هست و پاداش‌های برتر از انتظار و استحقاق‌اش باقی است.

اشو ظاهراً حرف‌هایی که به این معانی نزدیک می‌شود، به زبان آورده و می‌گوید:

صورت هم از خداست. او در صورت هم وجود دارد. هیچ چیز صورت عیب و ایرادی ندارد. مشکل وقتی پیش می‌آید که شما فکر می‌کنید که صورت همه چیز است. نیازی به تعالی صورت نیست، فقط نیاز است که صورت درک شود. صورت بسیار زیباست، بدن بسیار زیباست. اما فکر نکنید که بدن همه چیز است. چیزهای بیشتری وجود دارد. چیزهای عمیق‌تری وجود دارد که با چشم قابل مشاهده نیست.^{۱۲۲}

اگر به راستی این را باور دارید و در ورای صورت و تن حقایق دیگری را می‌بینید و آنچه می‌بینید، فقط تجربه امیال از موضع ناظر در مراقبه نبوده است بلکه حضور خداوند و عشق و کمال نامتناهی او را درک می‌کنید، دیگر لطف این عشق عمیق پایانی نخواهد داشت و در اثر تداوم مصنوعی و پلاستیکی نمی‌شود و با تعویض معشوق و در جستجوی تنی دیگر برآمدن

سازگار نخواهد بود. بلکه تاخت زدن معشوق و دنبال مورد جدید رفتن بی‌معنی می‌شود. اگر فقط همین تن را ببینی، عشقت افول می‌کند چون تن محدود است، اما اگر این تن و این عشق در چهره‌ای برای زیارت کمال و جمال مطلق و هستی محض باشد، آن گاه از این پنجره خسته نخواهی شد، بلکه این پنجره هر روز و هر لحظه منظره نوین و جلوه تازه‌ای پیدا می‌کند. موقعی از آن خسته می‌شوی که نتوانی آن را به نامتناهی مربوط سازی و در خود آن فرومانی. اشو سخنان بزرگان عرفان را خوانده و شنیده و تکرار می‌کند، اما به معانی و لوازم آنها توجهی ندارد، باز به اصل حرف و هوس خویش بازمی‌گردد.

نتیجه‌گیری

اشو در صدد توجیه لذت‌طلبی است و برای این کار از خدای عرفان و معنویت مایه می‌گذارد. او در مواردی عشق جنسی را مانعی معرفی می‌کند که مطمئن‌ترین راه برطرف کردن آن، برداشتن مرزها و محدودیت‌های جنسی است. در موارد دیگر آن را وسیله نه هدف و مرحله‌ای گذرا می‌داند و تأکید می‌کند که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است. در نهایت نظرش این است که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق‌بازی است.

تمام کوشش او در تبیین و تعلیم نظریه «عشق + مراقبه» این است که مراقبه لذت و شادی لحظه عشق‌بازی را افزایش می‌دهد، اندوه و افسردگی پس از آن را فرومی‌کاهد و تحمل پذیرتر می‌کند. اهمیت و ضرورت آمیختن یا جمع میان عشق و مراقبه به این خاطر است که ذهن هم موقع لذت بردن مزاحم است و مانع این می‌شود که آدمی با تمام حواسش از معاشقه لذت ببرد و هم پس از آن اندوه به بار می‌آورد؛ زیرا به گذشته معطوف است و خاطراتی به همراه دارد، خاطراتی از پایان لذت، از خطاهایی که وجدان اخلاقی آنها را نمی‌پذیرد و با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست؛ از این رو توصیه می‌کند که ذهن و اندیشه را در فرایند مراقبه کنار بگذارید، از امیال و هوس‌های طبیعی خود پیروی کنید، تا از لذت و خوشی زندگی بهره‌مند شوید.

ندای دروتنان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. بخاطر داشته باشید: من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند. بیشتر اوقات شما را به گمراهی می‌برد... این حق شماس است که آزادانه به گمراهی بروید. این بخشی از کرامت شماس است. حتی در مقابل خداوند بایستید... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید.^{۱۳۳}

گریز اشو از خویش و از گذشته تا حدی است که بارها نام خود را تغییر داده^{۱۲۴} و تصریح می‌کند که گذشته ارزش یادآوری ندارد و نیز می‌گوید که «من پاسخگوی حرف‌های دیروزم نیستم»^{۱۲۵} او می‌کوشد بحران معنویت انسان معاصر را بدون تغییر در شالوده‌های فکری و اصول اخلاقی آن برطرف سازد، بنابراین معنویت و عرفان را در همین هوس‌پرستی تزریق می‌کند و تفسیری از عرفان ارائه می‌دهد که در آن امیال و اهواء انسان هبوط کرده و از خدا دور افتادن را مباح شمرده است او همین کامجویی‌ها را خدا معرفی می‌کند و در این باره از میراث و ادبیات عرفانی شرق نهایت سوء استفاده و تحریف را اعمال می‌کند. در یک کلام او شو یک فریب بزرگ در آستانه هزاره سوم بود که خودفریبی انسان معاصر برای توجیه هوس‌رانی‌ها و نادانی‌هایش را نمایندگی کرد. و این اعتراف اوست که خود را «سرآغاز خودآگاهی مذهبی کاملاً نوینی»^{۱۲۶} معرفی و درباره مذهب این طور اظهار نظر می‌کند که:

همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است. همه شیوه‌ها دروغین اند... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود.^{۱۲۷}

پی‌نوشت‌ها

۱. عبهرالعاشقین، ص ۴۲.
۲. ساراها ۳، ص ۶۱ - ۶۴.
۳. تیواردی، کدارنات: «دین شناسی تطبیقی»، ترجمه مرضیه شنکایی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ج اول، صص ۴۸ و ۴۹.
۴. ساراها ۳، ص ۹۱.
۵. یک فنجان چای، ص ۱۴۵.
۶. شایگان، داریوش: «ادیان و مکتب‌های فلسفی هند»، ج ۲، ص ۷۱۳.
۷. همان، ج ۲، ص ۷۱۶ - ۷۱۹.
۸. الماس‌های اشو، ص ۲۴۰.
۹. ساراها ۳، ص ۹۱.
۱۰. یک فنجان چای، ص ۱۰۰.
۱۱. ضربان قلب حقیقت مطلق، ص ۲۷.
۱۲. یک فنجانی چای، ص ۲۲۸.

۱۳. الماس‌های اشو، ص ۲۹۶.

۱۴. ساراها ۳، ص ۱۲۵.

۱۵. شهامت، ص ۸۰ - ۹۲.

۱۶. ساراها ۴، ص ۱۵.

۱۷. شهامت، ص ۴۷.

۱۸. الماس‌های اشو، ص ۱۰۵.

۱۹. همان، ص ۲۶۶.

۲۰. آفتاب در سایه، ص ۷۲.

۲۱. در عرفان اسلامی قرائت قرآن که تجلی خداوند در این جهان و نیز نماز که پلی میان حرکت خلق و ثبات خداوند است توصیه شده و در خلال اینها تمرکز بر صاحب کلام وحی و نیز معبودی که فراتر از همه شکل‌ها و صورت‌ها و مزه از هر محدودیت و کاستی است، راهگشای درک خداوند با تمام بساطت و اطلاق است.

۲۲. یک فنجان چای، ص ۴.

۲۳. الماس‌های اشو، ص ۱۳.

۲۴. همان، ص ۳۴۱.

۲۵. بیوند، ص ۱۶۲.

۲۶. امام علی ع در وصف دنیا فرمودند: سرورها مشوبٌ بالحزن. شادی آن با اندوه آمیخته است. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۱۹.

۲۷. شهامت، ص ۱۷۹.

۲۸. الماس‌های اشو، ص ۱۳۰.

۲۹. یک فنجان چای، ص ۴۹.

۳۰. ساراها ۴، ص ۸۹.

۳۱. خلافت، ص ۱۳.

۳۲. شهامت، ص ۱۲۵.

۳۳. ساراها ۴، ص ۱۰۷.

۳۴. آواز سکوت، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳۵. همان، ص ۱۲۵.

۳۶. بیوند، ص ۱۳۴.

۳۷. آواز سکوت، ص ۱۳۱.

۳۸. همان، ص ۱۳۲.

۳۹. الماس‌های اشو، ص ۲۳۰.

۴۰. عشق رقص زندگی، صص ۸۶ و ۸۷.
۴۱. پیوند، ص ۴۸.
۴۲. آینده طلایی، ص ۹۸.
۴۳. نوزیک، روبرت: «پیوند عشق»، چاپ شده در مجله مدرسه.
۴۴. آینده طلایی، ص ۹۸.
۴۵. ساراها ۳، صص ۱۱۸ - ۱۲۴.
۴۶. شهامت، ص ۳۸.
۴۷. خلاقیت، ص ۱۱۳ و یک فنجان چای، ص ۷۴.
۴۸. ساراها ۳، ص ۸۶.
۴۹. همان.
۵۰. همان.
۵۱. آواز سکوت، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.
۵۲. پیوند، صص ۱۱۴ و ۱۲۸.
۵۳. عشق رقص زندگی، ص ۸۶.
۵۴. «استغفرالله من کل لذه بغیر ذکرک و من کل راحتة بغیر انسک و من کل سرور بغیر قریک». امام سجاده (ع) مناجات الذاکرین، مفاتیح الجنان، باب اول (ادعیه). مناجات سیزدهم از مناجات خمس عشر).
۵۵. عشق رقص زندگی، صص ۵۹ - ۶۵.
۵۶. اشو در دوره اقامتش در آمریکا شهری بنا و در آنجا سکس را آزاد اعلام می کند و در اجتماعانشان همجنس و غیر همجنس در ملاً عام، رفتار جنسی انجام می دادند. مهندس جلال الدین آشتیانی: «عرفان» ج اول شماینسم، ص ۲۳۰.
۵۷. الماس های اشو، ص ۲۳۱.
۵۸. شهامت، ص ۱۷۸.
۵۹. همان، ص ۱۷۸.
۶۰. الماس های اشو، ص ۲۳۱.
۶۱. همان، ص ۲۴۰.
۶۲. همان، ص ۳۳.
۶۳. ضربان قلب حقیقت مطلق، ص ۱۷۲.
۶۴. الماس های اشو، ص ۳۲.
۶۵. آینده طلایی، ص ۴۲ و ۴۳.
۶۶. و إذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا... (اعراف/ ۱۷۲)

۶۷. لقد خلقنا الانسان في كبد. بلد/ ۴. كبد هو ألم الكبد. المنجد.
۶۸. امام خمینی: «دیوان اشعار»، غزل عطر یار، ص ۱۷۹.
۶۹. یک فتجان چای، ص ۳۰۳.
۷۰. همان، ص ۳۰۱.
۷۱. آواز سکوت، ص ۸.
۷۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۳.
۷۳. این سینا تصریح می‌کند که عشق در همه انسان‌ها وجود دارد تا بتوانند به سوی کمال سیر و سلوک کنند. رسائل ابن سینا، ص ۳۷۵ به بعد.
۷۴. «عشق نوعی عباد است که انسان در آن جز نیاز و نیستی، هستی‌ای در خود مشاهده نمی‌کند». روزبهان بقلی: «عبرالعاشقین» ص ۱۰۱.
۷۵. منتخب میزان الحکمه، ح ۴۲۷۰.
۷۶. درباره غم‌افزایی عشق و تأثیر آن در عشق حقیقی ن.ک: صدرالمتألهین: «اسفار»، ج ۷، ص ۱۵۱. فرغانی، ص ۲۳۰؛ ژان کلوده: «حدیث عشق در شرق و غرب، صص ۵۰۱-۵۱۵ و ۳۱۴-۳۴۰.
۷۷. آواز سکوت، ص ۶۷ و ۶۶.
۷۸. همان، ص ۱۳۳.
۷۹. همان، ص ۱۳۳.
۸۰. ترجمان الاشواق، ص ۹۱.
۸۱. عراقی، فخرالدین: «لمعات»، ص ۷۱.
۸۲. غزالی، احمد: «سوانح»، ص ۱۶ و ۱۵.
۸۳. از خود بی خود.
۸۴. اینما تولوا فثم وجه الله. (بقره/ ۱۱۵).
۸۵. چیتیک، ویلیام: «راه عرفانی عشق»، صص ۲۷۶ و ۲۷۷.
۸۶. آواز سکوت، صص ۱۳۲ و ۱۳۳.
۸۷. همان، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.
۸۸. همان، ص ۱۳۵.
۸۹. شهامت، ص ۱۲۵.
۹۰. آواز سکوت، ص ۲۸۸.
۹۱. آفتاب در سایه، ص ۱۸.
۹۲. همان، ص ۱۸.
۹۳. یا حبیب القلوب یا طیب القلوب یا طیب النفوس یا مفرج الهموم یا کاشف الغموم (برگرفته از دعای جوشن کبیر)

۹۴. یا من اسمه دواء و ذكره شفاء (دعای كمیل)
۹۵. سلام قولاً من رب الرحيم (يس / ۵۸)
۹۶. آواز سكوت، ص ۱۲۴.
۹۷. همان، ص ۱۳۱.
۹۸. همان، ص ۱۳۲.
۹۹. فرغانی، مشارق الدرر، ص ۲۰۴.
۱۰۰. میزان الحكمة، ح ۱۳۰۲۸.
۱۰۱. و أن الراجل اليك قريب المسافة. (دعای ابو حمزة ثمالی)
۱۰۲. اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه. (فاطر / ۱۰)
۱۰۳. غضوا ابصاركم ترون العجائب. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۷.
۱۰۴. آشتیانی، جلال‌الدین: «عرفان»، ص ۲۳۱.
۱۰۵. و من آیاته أن خلق لكم من أنفسكم أزواجاً لتسكنوا إليها و جعل بینكم مودةً و رحمةً إن فی ذلك لآیاتٍ لقوم یتفكرون. (روم / ۲۱)
۱۰۶. «فإن بالمشق قامت السماوات». امام خمینی: «مصباح الهدایه الی الخلفه و الولایه»، ص ۷۱.
۱۰۷. حب مبدأ سبب وجود عالم است. ابن عربی: «فتوحات» ج ۳، ص ۱۶۷.
۱۰۸. آینه‌ة طلائی، ص ۸۸.
۱۰۹. همان، ص ۸۷.
۱۱۰. یارسانیا، حمید: «دولت عاشقی»، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷.
۱۱۱. اسراء / ۱.
۱۱۲. دعای عرفه، فراز پایانی.
۱۱۳. ریتر، هلموت: «دریای چان»، ج ۲، صص ۴۳ - ۴۵.
۱۱۴. الماس‌های اشو، ص ۳۸۳.
۱۱۵. إن للقلوب إقبال و إدبار... منتخب میزان الحكمة، ص ۴۳۰، ح ۵۳۲۳.
۱۱۶. منتخب میزان الحكمة، ص ۳۱۵، ح ۲۸۰۳.
۱۱۷. بیوند، صص ۱۲۲ و ۲۳۸.
۱۱۸. همان، ص ۹۶.
۱۱۹. فرانکل، ویکتور: «انسان در جست‌وجوی معنا»، ص ۸۳.
۱۲۰. شهامت، ص ۱۴۱.
۱۲۱. الماس‌های اشو، ص ۱۱۷.
۱۲۲. آواز سكوت، ص ۲۸۸.

۱۲۳. شهادت، صص ۲۶ و ۲۷.
۱۲۴. اینک برکه ای کهن، ص ۴۱.
۱۲۵. ریشه‌ها و بالها، ص ۱۷۵.
۱۲۶. الماس‌های اشو، ص ۳۶۶.
۱۲۷. مراقبه، هنر وجد و سرور، ص ۲۰.

منابع

- آشتیانی، جلال‌الدین، عرفان، مجلد اول (بخش شامانیسم)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ابن عربی، محی‌الدین، ترجمان‌الاشواق، شرح ری‌نولد نیکلسون، ترجمه گل‌بابا سعیدی، تهران، انتشارات روزه، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- بقلی شیرازی، روز بهان، عبر‌العاشقین، تهران، یلدای‌قلم، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- تیواردی، کدازانات، دین‌شناسی تطبیقی، ترجمه مرضیه شنکایی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- چاپیتیک، ویلیام، راه عرفانی عشق، ترجمه شهاب‌الدین عباسی تهران، نشر پیکان، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- دیلمی، ابوالحسن، عطف‌الاف المألوف علی اللام المعطوف، انتشارات المعهد العلمی الفرنسي للآثار الشرقيه، القاہرہ، ۱۹۶۲.
- ریتر، هلموت، دریای جان، ترجمه مهرآفاق بایبوردی تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، مجلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- صدرالدین شیرازی، محمد، الحکمه المتعالیه، الجزء السابع، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۹۸۱.
- عراقی، فخرالدین، لمعات، تهران، انتشارات مولی، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- غزالی، احمد، سوانح، جواد نوربخش، تهران، انتشارات یلدای‌قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- فرانکل، ویکتور، انسان در جستجوی معنا، ترجمه احمد صبوری، تهران، مرکز زبان دانشگاه علوم پزشکی، ۱۳۸۱.
- فرغانی، سعیدالدین، مشارق‌الدری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- کلود واده، ژان، حدیث عشق در شرق، ترجمه جواد حدیدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- موسوی خمینی، روح‌الله، مصباح‌الهدایه الی‌الخلافة و الولاية، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- گوروجی، اشن، (اشو)، آفتاب در سایه، مترجم عبدالعلی براتی، تهران، نشر نسیم دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- همان، آوازسکوت، ترجمه میر جواد سید حسینی، اصفهان، انتشارات هودین، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- همان، آینده‌طلایی، ترجمه مرجان فرجی، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- همان، الماس‌های اشو، ترجمه مرجان فرجی، تهران، انتشارات فرودسی، چاپ‌پاچاپهارم، ۱۳۸۲.
- همان، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، تهران، انتشارات نگارستان، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- همان، پیوند، ترجمه عبدالعلی براتی، تهران، انتشارات نسیم دانش، چاپ دوم، ۸۵.
- همان، تفسیر آواهای شاهانه ساراها (تعلیمات تانتر ۴)، ترجمه هما ارژنگی، تهران، نشر هم، چاپ‌پاچاپ اول، ۱۳۸۳.

- همان، تفسیر آواهای شاهانه ساراها (تعلیمات تانترای۳)، ترجمه هما ارزنگی، تهران، نشر حم، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- همان، خلایقیت، ترجمه مرجان فرجی، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- همان، ریشه‌ها و بال‌ها، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، انتشارات آویز، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- همان، شهامت، ترجمه خدیجه نقی پور، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- همان، ضربان قلب حقیقت مطلق (تفسیری از ایشایاش اوبانیساد)، ترجمه لوتیز شنکایی، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- همان، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی‌پور و فرشید قهرمانی، تهران، انتشارات آویزه و انتشارات نگارستان کتاب، چاپ ششم، ۱۳۸۱.
- همان، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- همان، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، انتشارات داریوش، چاپ اول، ۱۳۸۲.

